

جسته اول از کتاب دو مر من مجلدات ناسخ التواریخ

۳۶

مجطاین فارس و ارث علوم شیائند و من به رابرگزیده هم و حصومه و هشتم و هجده را جمل خود پیشوایی داده اند و
روشنی شرمنی خود ساخته اند و نگاه آدم نوری چون ستازه صبح گردی بس خدای فتو در برگشتن بند و بندارا
از گردن بند کان بر میدارم ذرحت ای
عرض کرد آنچه بزرگ است که تو بزرگ کنی و آنرا که تو بزرگی دیگر سزاده اند بزرگی است ای منعی که احشان تو بناست شو
از گجا این بند کان بندیکانت رسیدند و پنیرین کرامی شدند خطاب رسید که منم اخداوند یک جز من خدا ای نیست
بختیارده اند و دنایم سید انم اپنے نیست و اپنچه است و اپنچه است چکونیست و اپنچه نیست و میدنم اپنچه
دل بند کان منت ندیدم مطیعتر بین و شیقوق تر بغل من این پنیرین پس ای
در سالت خود را بر ایشان نهادم و از پس پنیرین کرد هی انتیار کرد دم بوصایت پنیرین که جلت خود را با ایشان پسپار
و ایشان را پسپنیرین محق ساختم تا حیر کسر جبا دکشند و کریمای بند کان زار است سازند چمن از کنون ضمیر ایشان
آکا هم آنکه مطلع شدم بروزه دنایی انسپیاواز محمد مطیعتر با خود و ماحضر با خلق نیافرط پاشرفت خلق من است پسل ای
گزیدم زمام او را بلند کردم زمام خود و دل غاضبان او را چون دل و یافتم و محق بد و ساقم بست وارث و حی و نور خود من دم
و سوکن پاد کردم بذات خود که هر که در آسمان طاقات کند مرا و اعظام جسته باشد بتوحید من و هودت ایشان هرگز اور ا
غذاب نگنم باش دنیخ چون این سخن بناست بشد ابو حارث گفت اکون جنیو شیش که بیراث او رسیدند
نگران بایدند و اینکتاب زبان سیرانی بود پس از او باش کردند بمن سخن رسیدند که لکت روز ادریس دنیون که داد
در بعد خود جای داشت و قوم پروردی این چن شد ادریس ایشان را آکمی داد که وقتی در میان فرزندان آدم سخن شد
که کرامیه از جمه صرداش کیست که و هی که شئند پدر ما آدم چه خداوند اور ابد شفخ خود آفرید و سجود دلپخت نهت
و جای عنی که شئند فرستکان چه هر کر نصیحت خداوند گردد اند و جمی گفتند این هشت ملک که جلد عرشند و خپه
من شئند بجزیل و می خانیل و اسرفیل ابرگزیده و جای عنی گفتند بجزیل ای
سخرت آدم بر زند فعال یا بقی اما اخیر گزیده ما کنتم اتحلاقو جیعاعلی الله عزوجعل الله و ای الله کتاب آن پنهان فیت
الرُّوحُ حَتَّىٰ مِسْتَوْيُ جَاهِنَّمَ فِي الْعِظِيمِ فَنِظَرَتْ فِيهِ فَإِذَا فِيهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمَحْمُودٌ وَسُولُ الله
فُلَانٌ يَسْعَوْهُ اللهُ فُلَانٌ تَبَيَّنَ اللهُ فُلَانٌ حِجْرٌ اللهُ عزوجعلَ عَذَّبَ كَرِيدَه آسماهَ تَفَرُّهُ مَجْدٌ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِ سَلَامٌ اَلَّا اَدَمَ نَفَرَ كَوَافِرِ السَّيِّئَاتِ اَدَمٌ اَوْ فَلَانٌ صَفِيجٌ مِنْهَا اِلَّا وَفِيهِ مَكْنُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَمَا مِنْ مَوْضِعٍ
مَكْنُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ اِلَّا وَهُنَّ مَكْنُوبُهُ حَلَمًا اَخْطَابَهُ سُولُ اللهُ وَمَا مِنْ مَوْضِعٍ فِيهِ مَكْنُوبٌ مُحْمَدٌ وَسُولُ
اللهُ اِلَّا وَهُنَّ مَكْنُوبُهُ حَلَمٌ بَيْرَةُ اللهُ الحَسَنٌ حِفْنَةُ اللهُ الْحَسَنٌ ای ای ای ای ای ای ای ای
ای
آدم فرمودای فرزندان من خرمیدم شمارا بهترین ملاقاتو سوکنه با خدای که چون روح داشتند رسیدند و پیشتم عرض خای دوچشم
رساند در آن دو شتبه بود لا ای
پسندی ای
حال ای
آدم را بنا ام محمد دکوت و سَآنگاه فرسوده برجو در ایمان نظر کرد میانه از بسیاری داشتند پیشتم رسیدند و دادند ای ای ای

وقایع اقبالهم سیمین بعد از بحث رسول خدا الی زمانها

۱۶۴

علی خیره است و هر جانم علی بو داکسی صفتة نند کسی ان نند نیز نیکار بو آنکاه نامی چند بُهاری مدد و داد کرد و فرموده بُهاری
من بُهاری دوازده سر که با او بود نه زند خدا ای بُهاری خلقد این وقت ابو حارث ای سینه و عاقبت گفت باشد با صدوات تبریم
نیز نظری کشیم که ذشتکان بد و اورز ناشک و ریب از دلها برخیزد و نزدیک صندوقی بر تیم هدایت سلام شد
چین بخوارش مفتد و کان اشتر و جَل بفضلِه علی من نیشا من خلیفه قد اصطفی ای هشیم بخلیمه و سرمه بصلوافه
و بُرکاتیه و بصله فیله و اماماً میم یانی من بعدِه و جَل النبوة و الامامة والکتاب فی ذریته بیلقاها اخر
عن آول و ورثه نابوتاده المضمن الحکیم والعلم الذی فضلله الله عز و جَل و علی الدلاع فی طرائق طرایر هشیم
فی ذلك الشابوٰث فاصترفه بیو ما بعد دید ذریه لعزم من الانبياء والمرسلین و اوصیا لهم من بعدهم و نظر فی اذلیه
محمد اخر الانبياء عن نیشیه علی بن ابی طالب لخدی خیره فی اشکل عظیم بیلا لآنور افیه هدا عینه و وصیه
الموئبد بالنصر فی ای هشیم الطی و سیدی من مهدا المخلق الشهیف فی او حی الله عز و جَل مذاعنده و صفو الفاتح
انحصار و هدا وصیه الوارث قال رب و ما الفاتح الْحَامِ فیا هدا همچه خیره و بکسر طرفی و بمحیط الکرسی بیتی
بیشنه و اجنبیه ای ادم بین الطین و المحدثین ای باعشه عینه ابطاع الزهای لکلکه دینی و خاتم به رساله
و نذری و هدا علی اخوه و حیدریه ای لاکهرا خیت بینهای و احرار بینهای و صلیت و بازک علیهای و طههای
احلصت همای و ای از اینهایم و درینهایما قبل ای آخلو سمای و ارضی و مافیه ای او ماینهای ما بخلیفه و ذلك لعلیه و خلیفه
ای بیعادی علیم خیره قال و نظر ای هشیم فیا ای شیعه عظیم ای کاد نلا لآ اشکالهم بخیه ای نور فی قتل ربیه جلو
تعالی فیا ای دین بینی بایسیه هدیه الصور المقرنة بصوری بخل و وصیه دلایل مدارای من رفع درجایه
وانخار فیم بشکلی بخل و وصیه علیهای السلام فی او حی الله عز و جَل الله هدیه ای من نیشیه ای طهه العبد
الظاهر و جعلهایم خلیلیها عصیه لذریه نیشیه هولا و هدا زلکستان و فلان و فلان و هدا کلیت
اینی ای شیریه و خیریه فی بلادی و میه ای ای ای ای و بیادی فی ذلك بعد ای ای ای و قوطیه هم من غیاثی فیاد دارکه
نیشیه بصلوایل فصل علیهایم معه ما ای هشیم قال فعند هاصل علیهایم ای هشیم فقال رب صل علی اخیه و المخلص
کا اجنبیهایم و احلصهایم ای
و من ای
و من ای
صلوایل بصلوایل و مسیع ذلك بُرکاتی و ترجیع علیکی و علیهایم و جاعل حنای و بخیه ای الامد المعدود
و ای
و من خدا و بخل خوشی کرا فرا ای هشیم و بیهم راجحت بکشید بصلوات برکات خود تریف داد و قلد و پیوای
ایند کان ساخت و پیغمبری و کتاب ای فرزندان و کاپر ای
پیروت او ساحت و از نیروی ای
او سیاسی ای
و در صورتی در خشنه بود و چنین نکارش داشت که این خیر و حسن وست کمیزه مند بصرت خدا و دست ای هشیم
کنت آنی کیست این خلق بزرگوار خطا ب رسید کاری کیزدیم و کشانیده علوم و خاتم پیغمبریان است و آنکه وصی و

جسیداً ول از کتاب دویم من مجلدات نسخه التواریخ

باز بای سینه و عاقب بزرد خارش جان می‌ستن که از رحلجتن شاد است بر قدر استند و مجده خویش شسته قند مردم نهرن
 چون داشتند که کار شوی بگران رفت نزدیکیه ایشان آمدند و لفتشند اکنون باز نمایند که بیان دین و شریعت بجهه
 هنادید در پاسخ کوئشند هنوز از آین خود سر بر تناقصه ایم شما نیز بر دین خود باشید نه ایشان
 مینهش شویم و حیثیت امر محمد فرشی را بازدین نیم این معتبر شد و پیچ سفر کردند جباره هنوز نصادری بگران و هندا که
 از روزگان بی ایشان کسب پیغمبر عزم دادند عاقب و سید و ابو اصحاب ایشان علقمه راه برگشته
 کردند همچند برادر ابو اصحاب ایشان که از بخان بیرون سفر کردند بودند هم درین وقت از کرده راه برگشته
 عاقب پسران خود را کیمی صبغة المحس و اندیک عبد لهنهم نام داشت با خود برداشتند فرزان خود را که ساره آندر کرمیم
 نامیدند هم با جور گوچ دادند در عرض راه هتری که کزین علقمه پیش شده بود بر سکندری آمد خانه نگیریم بود که او را
 انداد کر زین علقمه در خشم شد و گفت قس آن بعد و از آین فخری رُوی سخن بر سول خد ادشت ابو اصحاب ایشان گفت
 بل انتقانت تو بناک بادمی بسردارانی که ز کفت ای برادران چه سخنست که باش میکوئی گفت سوکند بخدای که میخوا
 در سول خدمت و آن پیغیراست که ما انتظار او میردم که ز کفت پس چرا مایا مان بی آوری گفت مخالفت قویتم
 کرد نمیزد که آنچه مارا داده اند و استانند از آین سخن محبت سلام در دل کر ز جای کرد ابو اصحاب اهل خوش بر زند و همیا
 هن گفت ایک تقد و فلیقاً و ضیتها مُعْتَضِّهٗ صنافِ بطنِها جَنِينُهَا مُخالِفًا دِيْنَ النَّصَارَىِ دِيْنُهَا
 مع اتفاقه سردم بگران باز روی بکمال و حشمتی سکوف طی رفاقت بیکی کردند و پیشتر پیشتران پیشتریه ایشانی خود پیشیت
 را آمدند و از آنوسی پن هر اجت و ستد کان رسول خدا کی بدرا کشیده پیغیر فرمان کرد تا خالد بن ولیده با کزویی
 نکاران بحضور حال ایشان طرق بگران کرفت در عرض راه با آنچه احت باز خورد و با تفاوت ماظا هر یه باند مردم هم
 در پیرون مینه فرود شدند و پیش کوه و حشمت خویش را با ای سلطنت همی داشتند پس سبلهای سفر را از ن دور
 کردند و جاها کی ریبا و صلیب ای زیبار خود را داشت کردند و بر سبیمه ای تازی پیشترند فریزه ای خطی بکره شدند و
 پیشان خود می جیسم و دیگم بودند با سکویی نامم و ا د دینه شدند چنانکه سردم دینه همی گفت ماجه حقی از آن باز و بوقت
 دندید ایکه بین علطمی دستکاریت غور کردند و سبجد بسول خدا کی در آمدند از قضا این وقت هنکامه نهاد ایشان بپیشترین چیز
 ای ایستادند و در وکی ای چنانست شرق کردند و سواده ای فیروز کسر حمت ایشان نجذب تبر و شمع یعنی نگارند بعد از نهاد
 بر سر ایل ایه کی ای خسرو دادند و پیغیره بروی بایزند ایه بیکار ایه که کردند و بر روز سلام دادند
 و از پیغیره جواب نگرفته نه و چند ایزد بخون ایحاج کردند پاسخ نشیدند نهاد ایه کاره بسجد پیرون شد و عثمان بخچان فی عذر ایشان
 ایه عنوت را که از پیغیر بآیتی داشتند ایل چاره مشورت طلب کردند که قس رسوان خدا کی را ایکتوی کردند و خویش در عوت
 فرسود اکنون آنها حاضر شدند یه هم تایاده در سیم ایه ایه بازد نیم با ایشان در پاسخ تمیز دهیت پیشنهاد شدند که همیزین
 علی در ای ایشان چندست ایل چاره هضرت ایه ایحیا کردند و صورت حال ای بعوض سانیدند همیزین عزمون دین
 قدر عصا را زدن دوگنیه و حابه سافران در پیشیه یا سدبی ایه بیان پیشیدند ایل که ایشان چنان کردند پیش
 در سول ایستادند سلام دادند و پیغیره جواب بازدا و فرمودند ای خدا کی که بر ایتی سر ایل قرستاده که در کرخشیتین
 چون ایان کردند همیزین آمدند شیطان با ایشان بود پس ایحاجت را با سلام دعوت کرد ایشان نهیز قرار شدند و

وَلَيْسَ أَقْرِبُهُ بَعْدَ الْحَرْتِ رَسُولُ خَدَائِي زَمَانَهَا

۴۶۵

د سخن می بازد و دندانه شد و گفتند ای بو العاصم هاست ترا ارکت اینها مطالعه کردیم و چهه با تو است آمد خبر کیست سخن فرمود آن کدام است گفتند ما در بخشی دیده ایم پیغمبر کو بعد از پیغام بر ایصالی قدر کند و تو اور امکنیست سیکلیون او خدا از دارد است و تو اور ایندۀ میخوانی پیغمبر فرمود من در راه پیغمبری تصدق دارم لکن اور ایندۀ خدا امید نم کفتش بندۀ چکوزه تو اند چهار خدا از دندۀ آخرا و مردۀ زندۀ گرد و گورما اور از اینها ساخت و پیر و حسن اشفادا داد و از مکون غلوب پوشیده ضمیر اکثی داشت و خبر خدا ای یه چکپس این یکار را دسترس نیست یا امکن که پسر خدا باشد پیغمبر فرمود این جمله بست عیسی را نمی بینیست لکن با ذهن خدا بود و دو از پیش بده خدا بود و هر کویی از بنده کی خدا عازم شد خبر داشتند ای عیسی را اکوشت و پیش بود تیخور را و می هستند ای مسیح صفت مخلوق است خدا و عذاز ای چهله منزه هست گفتند ما اینها کسی نم نم عیسی بی پدر متولد نمده باشد فرمود و با قدرت خدا و نیز خیج تاری از دیگر کار تکلیف و آسانیست و پیر عجب تراز کار عیسی نغلقت ابوالبشر است که بی پدر و مادر بوجود آمد و این آن بیت برایشان قوانست کرد لان مثل عیسی عنیدا شوکشیل ادم خلله من زواب یتم قال که شنون میکون دستان عیسی نم خدا و نم چون دهان آدم که خداش از خاک آفرید و اور اکفت بیان میس بوجو دشده با چکله پنداز در سیاه خون افت یعنی مفید نیستند و در دم بخراں چیزیا بحقیقت خوبیش را خود کفتشند از دین خویش بزرگ و بزم و اگر خواهی باقی در سیاه پرون شویم با هر کویی که نم بشه عذاب عاجل فروکیر دچون سخن بد نجات سید نداشند ایت مبارک فرستاد همچنان حاجل که میه من بعد ملحوظه ای من العِلْمَ فَطَلَّ بِعَالَوَانَدَعْ أَنْتَمَا فَأَوْبَنَاكَ كَوْنَتِنَاءَ تَأْوِنَاءَ كَمْ وَأَنْتَنَا وَأَنْتَنَسْ كُمْ ثُمَّ بَقَهْلَ فَجَعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ بمنی اکرم اتوکا محمدی مجادل کشند پس آنکه اینچه عن است بوسی تم آمده است بکوییانه تا ماسخو ایم بیان فود را و سایه ایم پس این خود را و همچنان از نان خود را بخوبیم و شما زمان خود را و نیز ای سخو ایم بیان فود را و شما کسی ایز ای میزلت خان شما دارند آنکه نه تن کشیم که بر دنیم لعنت خدا را بر دروغ کویان پون جیزیل این میت مبارک ایسا و روپیغمبر بر دم بخراں قرأت کرد و فرمود خدا از دن بسیاره داد و فرمان کرد که اکر شما بران باشید با اینها بدل کنیم گفتند که باید فردا حاضر مژویم و باشما با این میکنیم خون این نهادند پس سید و عاقب با مردم خود بمنازل خویش کی دز طا هر مدینه داشتند هم جهت کردند و هی وقت هر کسی شنیفت بعضی گفتند محمد سخن بر آن کذاشت که صدق و گذب بر خود بزیر وی همراه شما خطا ہر کند اکنون کران شدید اکر فردا باشید اصحاب بیرون شد و با جلال و جاهت حاضر کشت یعنی کنید که این روشن دشان است و اکر سد وی خاص و خاصه خود آورد پیر پیغمبر مید که این کار اینست که چشمی بر کزید کان خدا اند که باشند ای آنسوی رسول خدا ای بفرمود میان و درخت را پاک بر و فتنه در و زیگر عالی سیاه که پود و فارش بسی رقیق بود از فراز درخت مظلمه ساختند فردا سید و عاقب بر سیدند و پس این خود صنعتی المحرق بعد یعنی رایا بیاورند فربان خود ساره و مریم را نیز حاضر شنیدند فشار ای بخراں و نواران بی حادث با سبلهای بیکو و مجنون شدند و مردم میزیز پاهم او زیتمدار آمدند که پا ایکی بر لکن آنار بولغه ای در جهره خویشند و نا آفتاب بالا کرف آنکا دست علی را کر قرار جھو پر دشید و امامت ای حسین ای پیش وی وی روان ساخت و فاطمه علیه السلام را از دنیا بیشتر کوئی طلاق نداشت کرد و بکار از در خان آمدند و پیر عبا باستاد این دقت رسول خدا ای اینست قوشت کرد آنها بیل الله لیلنه بیشترنم الخیز فیل الیتیق بیلله که نظر پیغمبر

جلد اول از کتاب دویم من مجلدات با نسخ التواریخ

آنکه پنجه بزرگ سید و عاقب درستاد که هم اکنون از هر سایه خاصه شود که من حاضر میان زیر زمین بگشند و گفتشند بالغ
با گذاشتم سر با مباراکه میکنی فرمود با تبریز این نهاد نیکو ترین جهانیان در زند خذار برآمد از خدا می بین امور می اشانت
بال عبارت عاقب را از دیدار پنهان و نظر از آن عجایلی و هر چیز بزرگ بگرفت چنانکه چهارم ایشان زرد گشت قدرت
قول و پرسی افاده از ساعت وجود ایشان زایل شده لاجرم برا می سورت بینان مردم خود را جمع نمودند که بین
حلق که اتهماز فرصت میبرد چون و بد حال سید و عاقب دیگر کوند گشت و آثار خوف و خشیت در خاطر راه کرد پاکی
پیش گذاشت و دست ایشان را که قله فرا پسر کشید و گفت این ای پیشوایان قوم و دانایان قبیله کخنی بهوش
پیشید و در خانه ایشان مرکه جزر خاست و نهادت چهار نمایندگان شوید و از در بحاج غمراوه خود را و جهان را
عرضه ہلاک و دمارهارید گزندانسته پیده هر قوم سایه پنهانی فرموده باشد شمردند در زمان پایمال ہلاک شد و هم چنان ز
کتاب سایی آسمانی شما داشته اید که محمد چنان پنهانی شوید اینکه اثرباره خصیب ششیعی دیدار میکنند گزندانی میبینید
لهنه اند چهار اکنون دیده نمیکنند و مکران نمی شوید اینکه اثرباره خلیعه خصیب ششیعی دیدار میکنند گزندانی
که آفات دیگر کون شده و در خانه ایشان کشته از همین عذاب از در حوصله غمگاه اخنه و بالهای زین کشیده باشند
ابر سیاه را نکران باشید که سورت نایستان میدیار شد و این دود سیاه جهاز کران تا کران فروکرده گش
واجیال دارید که اعداد از ایال طلبیدن همی دارد و این و این نیکت بکرید که اینکه محمد و ملیت اوست که دست
پیغامبر و ایشانه و انتظار پنهانی که شما قبول نفرین کنید شما اعمی اکا اعم اکر گیب سخن کویند از ایشان نامند و همی
نهضه ای نابود و ناچیز کردند چو سخن بدنچار سید و عاقب اینهمه بیانات که گزین هلقه بر شمرد زیر یاد شاهد گزند
در اقدام ایشان لغزش افشا دواند ام ای
کفت اکنون سلطانی کرید در دوچنان کام مرد ایشان اما اکر این شب در طلب دنیا میبرید از طرقی خرد و رؤیت
بیکسوی شدید و جیزدانه با محترم ساز سایه نهادند و خود را درچنان علامتی کردند چنانکه در فر کاران در از ایشانه که هم
زند و قحنه شما را افسانه ای کند و هم چنان شما را آگهی میدهیم که چون پنهانی آنکه کاری کنند ساخت و ملات فاطم
ایشان را خسته گزند و دست بازند از نما آن کار را ایشانی نهند اینکه محمد است که در برابر زید و ایشان ایشانه
زود بیش تا بیش او را از آنکه سایه بازدارید و سخن از در مصالحت و سالمت اند از دید و این زبره شما زیانی نهادند
کار شما با قوم پونس شا بهتی وارد چنانکه قوم یونس چون آثار خذاب را کران شدند توبت و ایام بیت کرامیدند شما نیز
طريق توبت و ایام بیت کرامیدند عاقب شخنان او را بسیجیدند و همه را پنجه و سخنه دیدند گفتشند نیکو نهادند که تو
بزر دیک پنهانی دوچنان ضریحت پیش سازی و علی ای ای ثباتت بر انکیزی باشد که خامت ایشان هم میباشد سپس
کرد پس گزین هلقه سید زینکه حضرت پنهانی کرد حاضر حضرت شده عرض کرد اسلام علیک پارسیان ایشان
نمخت کلهه توحید گفت و سلطان کرفت آنکه عرض کرد یاز سویان سه مردم خیان ای
و اینکه خواستار ععنو و سنجایشان پنهانی فرمود نیکو باشد اکنون سلطانی کرید ای ای ای ای ای ای ای ای ای
کرد سر اسلام در نیا و زند فرمود پس را خد جگ شوند و فیصل امر را بیان شخیز جالت کنند تا هر کرا خدا خواهد گشت
لغت ای ای زیر و می جگ و وقت متعاقبت باشناخت لامکه کار بصلت و سالمت اند از ندو جهت بر دست

وقایع اقبالیم سیمه بعد از بحث رسول خدا آلمی زمانه

۱۷۴

بند رسول خدا کی نتیجی عدیتلام را فرموده باشان کا بحث بپای برده و گفت آنچه تو خسته باشی پدر زرمه من است پس نیزه
المؤمنین بزردیک ایشان آمد و شرایط صلح وجوده ذاتت را برگردان ایشان حمل داد و تقدیر یافت از هرسال دو هزار چهار
فیض و هزار هشتاد نفری را در شهر حبیب شیم دارند و مقرر ہست که ہر جا سه را چهل درجه بھا باشد
رسولان پنځیر پنځکو پدارند و میریان باشد و ہم کفه اند پنځکو دو کسی هر ایشانی غرضت روی زرده و سیزده بھند و زوال قضا
فرمودا کی رسما نامزد حاجت فدیم بین شمارین ایشیا را مستعار به ہند و از طلب روح و ربا پنځکشند بین کون کار
صلح بناز کر دند و برپا زد دیساج این شرایط نکار داوند و جماعتی از بصحاب کواہی خوش ابران باقی خلو و خاتم نہاد
و مردم سخنان آن نکتب را مخصوص طعنوند آنکه امیر المؤمنین عدیتلام ایشان را بحضرت رسول آور و بحضور ایشان را ایشان
شاعت باز نمود پنځیر فرمودا کریں و این چند نو که دزیر عجا بود ایشان پنځکو دیسیورت قدره و نخانزیر برمی آمدید و ن
وادی برپا آن شریعت و مرغاغان از درخان شاد فرامیجستند و اکنون عرضه دار میکشند و یکمال تجامی پنځیری نمیشه
که تمامت پنځکاری نابود و ناچیر میکشند و این مبانی پنځک در سال دیم خجری فرمود پنځک بود و جذبی روبوت
پنځک ذکر کفه اند مع القصه این پنځکا م مردم سخنان رخصت انصاف یافت ایشان که رجیت کر دند رسول خدا کی با ابو رحائی
فرمود چنان پنځکم که چون بتریل شوی از خواب پیکار کردی و واژو نه پلان برپنځکی ابو رحائی چون بتریل شست
سخن پنځکر را فرموش کر دوا و را اضطرابی بگرفت که زک خواب پنځک پس پنځک است و ایشان پنځکر پنځک
پنځک کرد و پنځک پنځک ایشان برپنځک شتر نهاد در ہنوفت سخن رسول خدا پرایاد آور دو زین پنځک کمکت رسما کی کرفت کو نمید
چون مردم سخنان آیشان که رجیت کر دند از رسول خدا کی نوہست تارشدند که مردی این سکوست ایشان منصبوب دارند اور
یسان آن شاعت بعد ایشان کند فرمود و رضف آضر روز حاضر شوید آن چنان که بعد ایشان طهر خاصه و پنځکر دیوان
اصحاب نکریان بود ناکسیر اخیار کند عمر بن الخطاب ہمی خوش ایشان ایشان میدانست و کرون پریسا فراخت باشند ای اور ای
کریده دار و پنځکر نوع عبیده بن ابی حراح را حکومت ایشان برپنځک شت نہ آن شاعت را ایشان برداشت بعد از پنځکر میکنی سخنان
دریان ایشان ایشان رستوار بود و ابو بکر کار بین کو نیک کر در زمان حکومت عمر جنی از قواعد آن دیکر کونه مدد و زر پس
ملوک دیکران شرایط را کیا رمح و منی داشتند بچکل چون این کار را پرداخت رسول خدا کی ای ایل خود باشند کن و پنځک
و زین وقت پنځکل فرمود و گفت خدا بت سلام میرساند که نبندہ من موسی می تلاقی ہوئی فرزانه ای و زن فارون چرقی
سبابله سپرد اور ایل فیل ای اور ایا دران اور زین بدم دلشید و کندید و یکنی بعثت خود ای احمد کار فرمود ایل خوب بد
میکردید ای ایل زین و جمیع طالقین سر آئینہ آسانها پاره پاره و کوچک دزیر یزد و کند و زین فرمیز و سیرت و فراری کرف کرند
مشیت من برخلاف آن قدر سیکرت پنځک رسول خدا کی بجهت پنځک کند که نہست و دست برداشت چنان که سیکدی زر پنځک پنځک
پنځک دار کشت و سکرت فرمود شکر الکنیم ہماز خشتری و بیضاوی و فخر ازی و بیمار کسر ای علامی ای ایشان کو ڈیکھ
بیچن لیل سبابله که علی و فاطم و فرزان ای بعد از پنځک ای نامست ایل سکون زین جنت زد و کلیو فرمود که حسینین فرزان پنځک نو دانه
چ خدا کی ایشان ای فرمود و علی اشرف ای سایر نیایا و تمام صحابہت چ نہست فرمود و فخر پنځکر ای اشرف بوجوست و ہم دیکران
بادان که حکومت میر داشت چنان که در جای خود مرقوم شد و داعع جان لفت و رسول خدا کی ملکت اور ایچند خشک کن سیکنی
بپسرا و شہر باریں باز ای تسلیم داد و بخشی ای بچرسن شہر خدا کی فنا جلی ای با بوسی ای هری و پاره را یه جلی بن ایسنه

گفت

حشد اول از کتاب دویم من محدث شیخ التواریخ

۴۶۸

کذاشت و معاذ بن جبل اور دبلدهین و ارجمنی حضرموت حکومت داد و قال الله يا معاذ إنك قد علم على قوم أهلك
کلاماً فيهم سأله عن مقاييس الحجنة فأخبرهم أن مقاييس الحجنة لا إله إلا الله وإنها تخرق كل شيء حته
تلهمها إلى الله عزوجل لا تحيط دوافعه من جاء بها يوم القيمة مخلصاً بكل ذنب فقال أبا يثرب ما
سئلتك عنه وأخذت حسره إلى عما ليس في كتاب الله ولم أسمع منك سنته فقال تواضع لليه رب فعل ولا
تفضي إلا بعلم فان أشكل عليك أمر فعل ولا شئي واسأل شئي ثم أجهذه فان الله عزوجل إن
يعلم منك الصدقة بوقت فان النسب عليك فكيف حتى تحيط به أو تكتب إلى فيه
واحد رأسه فانه قائل الا شفيعاء إلى التاريف لعنه بالرقيق فرسود اي معاذ همان بسوی جهش
از هنگ سب غریبکنی که از کلید ای بہشت پرسش میکنند ای اگر بخشش و بکوشی کلید بہشت کلمه لا آلا آلا است هر که تجید
خویش را بخریر این خن است و اگر نداشت کار باشد پهلوان کلمه نام است استوار و حجب را خرق کند و پردازی شکست
ریب را بردازد تا آنکه که خداوند خویش املاقاته نماید و در روز خیر در میان او و خداوند پیچ عن و غشاء جالی
و با خزنگرد دمعا ذ عرض کرد که اگر امری بر من عرض کن شد که حکم آزاد قوان مجید شناختن نیارم و از فرمان تو زیرا دنارم
بر چکونه کنم فرمود در حضرت پروان از دور زاری و ضراعت باشند خداوند از خذلان جهان بکشد و هر کس امری بر تو چون ستوان
روز روشن شون کرد و از در حکومت خون میان و اگر کاشکل افزا ذ فخر و پرسش جایگزین طریق هشدار است اجتناب و خود
چون از در صدق و سداد باشی خداوند باید علم را بر تو مفتوح دارد و اگر امری بر تو پو شیده مذکور که اگر نتوانی کرد هنگ
روشن کرد و اگر زیبی من کنوب کن با اتر اگر بی وستم و از پیروی ہوا و ہوس پر پیز کر ہوا و ہوس کشانند هر دم بجهنم
پوسته با مردم برق و مدارا کار سکن با بجهله چون صاحب بجا ران افوار حسره انسه تعالیع الامر الامر در میان شر عیته تابع اخبار
استوار میدار و اجتناب در حکام و معتبر شیخوار و از پرسن بجهله چون پیر برا هذالخبر و محظیانم فی الا جنها و انت
تری عدم صلح اجتنبه فیه فائمه تجمل ان یکون المراد بالتعیین فی تحصیل مذکور انتکومع ان الجنة منصف و
نفرة و ایروانیه یعنی مجنبین در عمل اجتناب داین حدیث را سند خویش دانند و حال اینکه انجیر بصریج با جهاد میتبکه
تو اند بو دکه از لطف اجتناب دسی در تحصیل علم بجهله باشد و نیز بخر قوی مدار دواز انجار متفق نباشد اکنون پرسخن
دویم بعد از معاذ بن جبل همان رسول خدا ای خالد بن سعید العباس و عمر و بن خرم و زید بن ابی ایاضی را بکسر
در اراضی میں حکومتی بدادر و عکاش بن ثور را بسکا سک و سکین فرستاد و فرمان گردان ایشان هر کیم و فتحت
خویش حکومت کنند و از پس آن علی علیه السلام را فرمان کرد تا بایسی صدیق ابطال جا شفیر فی ماید و از هر
اولو ای بست و همان بست فود استوار بر سر علی استوار فرسود و علاقه زد یک بازاره شیری از پسش رویی و مفه
از پس سر بکذاشت پس علی بردم خویش به علیه قابشکر کار کرد و پیغمبر پیعت اسخنرت حاضر شکر کار کیست و
فرصل (علیه السلام) فرمود یا علی ترا سفر میفرمایم و پر حرمان تو افسوس میدارم برو و مبارجمنی میین و تا اول نیکلت با تو از در مبارزت برو پیغ
طريق متعالكت سپار و ای از کمیش سلامی بخوان کر پس بر قضاوت مصلوته برهشان فرض کن و بخواهی تا صد شاه
اموال خوبی سکنی مرا کم خود بدل کنند علی علیه السلام و خرس دیابول نسیم بگفت که عویا ایل کن بشری
و حال اند جاخم و هر که فضنا کرده مم و حاکم فرموده هم پیغمبر رسید بسیار میان خدا و فرمود اللهم بیت لیتھا و اهدی کلبه

و قایع افایم سبود بعد از هجرت رسول خدا الی زمانه‌ها

۱۶۹

و بروانی فرمود اللهم اهدی قلبه و سلیل دلشان و فرمود زدن باشد که خداوند بهایت و ارشاد را در خطوی دست تو کمال
بخشد و زبان ترا باقی کلمه حق استوار کنداشی علی چون دوکسر نزد تو حاضر شوند باید که میان پیشان قضايانی ترا فی باخ خصم
تیرا صنعت فرامی این نکوت را زنست که بر قدر دشمن شود که مکم حق پیشیت علی فرماید که ازان پس در پیج محاذکه مراسکت نیخواه
چنانکه رسول خدا فرمود افضل اکم علی تبعیه به با بحدله هنگام دواعی پیغمبر اعلی فرمود و الله آن بهم دیعاً الله علی ملکه
تعجلوا لاجد اخیر الک میا طلعت علیه الشتم و غریب و لک و لامه با علیه تعنی سوکنه با خداشی که از کیم بردا
ضداد است تو بدهایت کند بهتر است از براحتی تو از اینچه اتفاق برا آن قیابد و سروپ بسیند و تو امام اوی و پیغمبر مودیا علی چون
برهار غصه این رسمیدی بکوبایانک مبنیا شجری یاما مدد و یا اثری مجدد و رسول الله بمقابلة الشاعرونین کلامات پیا فی فلت
علی باردم خود طی مسافت کرد و بعد از درود بارخی میان شکر و زیارت آن نوحی بخوبی بخشش فرمود و بر جشنی را برای هشت
و ماراج جما عنی رشکریان مسورة داشت پس هر فوجی سجا نی از ارجمندی میان هفت برو و غنیمتی فراوان بیست که
بلشکر کا پیوست برادر بن عازب کو بدین در آن سفر ملازمت رکاب علی علیه السلام داشتم چون با رضی میان
رسیدم و مردم همان از رسیدن علی اینکه ایند مشیر عوون آیینه هم منسکیون فی قیام شاهزاد و ن آسیا فهم
تیرا ای خاطی را بد است کرد و همان خاصی چاچی را از پسر شیخ اندانه و شیخی هم در پیشیده ساخته پیغمبر جنگ شدند
چون علی صلی الله علیه السلام ای از را دیدار کرد و بایان داشت با از فرمود یاما شجری یاما مدد و یا اثری مجدد و رسول الله بمقابلة الشاعرون
السلام ناکاهه از هر دو خی و کلو خی و قطعه زینی جدا کانه بسیکار بایان برخاست که بحمد و بربور علامه و مردم چون ین بیان
چنان بلزی دند که حریمها از دست ایشان برخیت با بحکم هردو کرد و با هم نزدیک شده و زیان جنگ نکنند فدا پس علی چون
بگذاشت صفت مقامت را دست کرد و سبب بر جهان و بیان میدان تاختن کرد و بایان بایان برداشت و فرمان رسول خدا را
برایشان بگذاشت آنچه انت بعد از اصلاحی کلامات علی علیب ام سکیار آنکه سُلما ن کردند و کلمه برزبان را از پیا
علی صورت حال با بحضور رئیل که بزیب کرد و پیغمبر سجد و بشکر بگذاشت آنکه در مواد اسلام علی همان کویند بعد از اینکه
مردم آن اراضی مسلمانی کرتهند علی فرمود آن خدایم که بشکر فریبم کرد و بدو درجه هنر دند و بر بند و تمجید افزایان فاصله
و حار سر آن غایب و اش از پس اینجا فوجه حقی از اما ال آن بدهه از کیشی مسلمانی سر بر تاقیه و طریق انداد و کفر ساخته
ندند و صفت مقامت را دست کرد و علی علیه السلام در مبارزت ایشان ناچار شد و در دو برگشیده و لوای جنگ را میتوونند
سنان سلمی پیش دچون از ورسی مردان جنگ روی در روی شدند از قبیله مذجح مردی که خلاف نام داشت همیشه
جهان و بیان بزر و آمد و هم آور و بطبیعت از پیا مسلمانان بود خضراعی پیون شده با خلاف مصادف داد و را با منع بگذرد
از پس او علی علیه السلام خویشتن اسب بزد و بیان آمد و بیان نزدیکی همیشتن از ایطالی جان با بهره
هاک ساخت نیروی مقامت از دشمنان برفت و طریق نهایت کرفتند سختی از دشمنان ایشان بسته شافت و دیگر باره
آغاز پند و موظف خرمود این گرت هم کرد و از درزاری و ضراعت پیرون شدند و طریق قوت امانت که قند و غرض
کردند آنکه فران کنی با دشمنان دین جداد کنیم و صدقه هات خویش را حاضر کردند پس علی علیه السلام خرمود از اینجا
نماد و ابوراضع را هجر است باز داشت و آنچه بروند خس بود بشکر یا این قیمت فرمود و تبرکه اند که بر حسب فران سفیر
خالد ولید ازان پیش که علی سفر میان کند بآن ارجمندی شافت و غیرت فراوان شد کرد و آنگاه که علی مسورد رسول خدا

جلد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

۴۶۰

فسود آن غایم را از خاله مخدود دارد پس علی بر قت و آن غایم را بگرفت و همس آن را بمحبوی کرد و از میان سبایا کنیزک را که
جال نیکوداشت از بزرگ خشیما کرد و با او مصاحدت فرموده ببریده بحیثی که می کند در بخشش و دعم و خصم من
علی قوت بجال داشت پس با جاله سعیم برج نمی کرد همراه دیگر کنید پس روایی با علی کرد و گفتم یا اما احسان این حیثیت فربود
این کنیزک در بخش خس فقاده و در سهم مهد درآمده و نیک بزرگ آن علی کشت ببریده کوید کرد و از علی بزنادلید دشوا این پس
کتوی از بزرگ رسول خدا کی کرد و ببریده رسپر دو فرسود از پیش روی ختن کن و مساعدة ایرانگی که که علی همس خایم خیانت کرد
و دختر را برای خود خشیما فرمود ببریده بجهیمه آمد و خشیما عین هم زن خطا برادرها را دبارکرد و این قصه گفت عمر گفت دولت
که رسول خدا کی را از بزرگ اطلاع دختر خود غیره بجهیمه دادند که بروی کران اقد ببریده قویل شد و سمجحت رسول آمد
که کوب خاله را بد اد پیغمبر را از قوات آن نامه آثار خسب پدیدار کشت ببریده عرض کرد اکبر دم و تصرف غایم سیکونه
دست بزرگ خشیما سلامان بهدر شو و سهر فرمود و تجلک نایبر بذله آخذ داشت نفافاً آن علی بن ابی طالب الحسن
لَهُمْ لِكَفَىٰ الْفَقْيَهَا بِالْجَلْلِ لَئِنْ عَلَيْهِنَّ أَنِّي طَالِبٌ بِحِسْبِهِ إِلَيْهِ الْتَّائِلَكَ وَلِقَوْمِكَ وَلِجَهْرِهِ مَنْ أَخَلَّ فَبَعْدِي لِكَافَةِ
امقی با بریده آخذ دان شغیض علیه افیغیض ای الله یعنی و اتی بر توای ببریده آیا مشاق شده بجانا
برای عذر جال است از خنایم اسچه برای من جال است همانا علی بتهشت از برای تو و قوم تو از بمعی دص و بهشت
از بزرگ پس از من بامسرای صحیح هست من ای ببریده خذ کن روشمن علی اکر علی اد همن ای خداست هشمن دار و بزی
سیکوید از دم کرد این وقت بزیں فروشوم از جلت کفتم پا به جد همراه از خسب خدا و خسب رسول خدا بر ای رسول الله
طلب آن را شکن برای من که ازین پس هر کز علی را همن ندارم و در حق و خبر نیکو کویم پس خمپراز هم منست یعنی کرد
لکن این ححن در نزد رقم ضروری استوار بنت زیرا که متولد بود چند اکراف اطلاعی است لازمه شاه همیر المؤمنین
با هیچ زن هم بترکردد اما در سنند احمد بن حنبل و جبرا و از بریده بحسبیه کو زده کنند حال بعثت رسول الله
بعین علی آخذ دهای علی بن ابی طالب علی الاخر خالد بن الولید فقل اذَا لَفَتَنَّهُ فَعَلَىٰ عَلَى النَّلِدِ
قَلِّا افَرَقْتُمْ فَكُلُّوا حِلَامَنِكُمَا عَلَى جُنْدِهِ قَالَ فَلَقَنَا بَنِي سَعْدٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَاتَلُنَا وَظَهَرَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْمُكْرِنِ
فَنَلَّنَا الْمُفَالَمَةُ وَمَبَيَّنَنَا الدُّرَرَةُ وَاضْطَفَنَا عَلَىٰ مِنَ السَّبَئِ أَمْرَةً لِنَفْسِهِ قَالَ بِرِبَّهُ وَلَكَ بَعْنَيَ الْخَالِدِ الْوَلِيدِ
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ بِحِسْبِهِ بِذِلِّكَ فَلَمَّا آتَيْتَنَا النَّقْرَفَتُ الْكِتَابَ فَعَرِئَ عَلَيْهِ فَلَرَبِّ الْأَنْصَبِ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ
فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مَكَانُ الْعَادِذِ بِكَ بَعْتَنِي مَعَ رَجِلٍ وَأَمْرَنِي أَنْ اطْبَعَهُ فَقُلْدَلَقْتُ فَالْأَسْلَمَ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَقْعُ فِي عَلَيْ فَانِهِ مَنْقِ وَأَمْمِنِهِ وَلَيْكُمْ بَعْدَكُمْ بِرَوَاتِي احمد بن حنبل بیکوف افاده کرد
بریده خشم کرد و فرمود علی از من است و من هر از علی هستم بعد از سفری لشما اوست و اوی بخسرافت در هنول و هنر شما
با جلد ببریده کوید ازان پس حل از زمکن بترز دوت و بستم در بجهشت که بکر و ز درین هیجی را شد و تنی را بالکه
ستولهاست خونخوا این مقول خدا و نهاد سب را لزقه بزرگ کی امیر المؤمنین آوردند و طلب خونها کردند چون کشوف اتفاق
کرد در این اسپ جایتی بر خدا و نهاد نیت علی فرمود زست و می شغول بیست نباشد این سخن برخواهان تحقیل
کران آمد و نکایت بجهشت رسول آور زم کفت خود را راعلی هر دستا فال رسول الله آن علیاً لیست ظلم
وَلَمْ يَخْلُقْ عَلَيْ لِلظُّلْمِ وَإِنَّ الْوَلَيَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِعَلَيْ وَالْحُكْمُ كُمْ حُكْمُهُ وَالْقَوْلُ قَوْلُهُ

وقایع اقبالیم سبعة بعد از بحث رسول خدا الی زمانه

۴۶۱

لایو دین حکمه و قویه و سکنه لایل کافی و لایو ضیچیکه و لایلیه لایلیه فرمود علی طالع نیست از برایی ظالم طعن شد
است همانا بعد از سقی لایت خس علی است ملک ملک او و فرمان است سراز فرمان و برخی بدلایل کافر و ملک او را کرد و نهندگان
توبن پولان بین کلمات شنیدند عرض کردند یار رسول نموده بحکم علی رضادا و دینم فرمود توبه شما از آنچه که فتنه خبران نتوانند بود
در درگاه کاری که علی عایش است لام دین فاست داشت کعب لا جبار که از علمای یهود بود بوسیت فهمایان بحضرت را از دور روز
اعمام نمود و بصیریم غم داد که در حضرت ایلر المؤمنین علی ضرر شده مکانت و مفضلت بحضرت زینین عقل پرسید و همین اذیک
با زواند پسری میگفت از علمای یهود حاضر مجلس ایلر المؤمنین علی است لام کشت با شاعر کلمات بحضرت کوشن اذیک
علی علیه السلام مردم را از درنید و اندزد مناطق داشتند ایلیه بیرون نموده بین کلمه زیرگان بهایش کشت و من النائمین
من بیچاره باللیل و لایلیه بیصره ایلیه بیعنی بعضی مردم در شب بینندند و در روز اینجا باشد کعب لا جبار کفت خن بعدی
کرد و باز فرمود و مفهوم ایلیه بیصره باللیل و لایلیه بیعنی هر که بست کوتاه عطا کند بست در از عطا خود را دهند و زیر یاره
کعب تقدیمات کرد و آن عالم چو د که با کعب بو و بر شفت و گفت حد تصدقیق سخنی که این نور مشتبه شد کعب کفت صدق
این کلمات پوشیده بست همانا انکشت بینا و در روز اعنی است انگشت کرت که اول بکتاب بخوبی کشت و در آخر کار
نمود و آنکه در شب بینا است و در درگاه همسراست که دیچوت بکتاب بمان نیا و در دینر این عنی روشنست که
بکسر در راه خدا سعد و خطا کن خداوند بزیادت ایلیل عطا فرماید و در طی این سخن سایلی برسید که کعب ضری بمحاجه
کعب خد که بر فراز جبار داشت او را عطا داد بر خشم آنالم جمود بیغزد که هر عیب ایلر المؤمنین این خطا کرد پس هنگام
و طرق سرای خویش کرفت زین و زلی بپیش آمد و گفت بست که را احمد میشنادد با احل خود را بوضع ده کعب کفت خیری
بران بیفرای میان در زمان هر اقدم کنتم آن زن خلک را با خود داشت بزیادت خویش بیغزد دیگر کسب شتر لاغر او را با خلک بکفت و
شرکه خویش ایداد و آنخیز را در پوشید و سوار شده از زبانی ایلیل چو بست ناقچوی و را دید که در گفت من بیعیط
باللیل ایلیل
بیش از علی علیه السلام سخنی شد و کرفت این وقت کعب بیعنی نمود علیه است لام پرسش فرمود که این خنده از پند بود عرض داشچه
کتب سالفه خوانده هم با صفات محظوظ است آنکه بدست علی شده ایلیل کرفت و احکام شریعت را مسخر و دین ایلیل ایلیل
آموز کاری مردم پرداشت و در زمان حکومت همین سخنات به بینند و برویتی آنها کام که عمر غفاریانیا که دیگر جبار ایلیل کوچ داد
و در اراضی شناسی بدو میوست مقرر است که در آنی یا م که علی علیه السلام متوجه بینند بود مقداری زر خاص بحضرت رسول هر مستاد
و یهودیان چهار سخن شکر و سخنی علیه بن حسن فزاری را داد و سخنی ایلیل جابر و سخنی بیکل بن مسلم و سخنی
بن علامه عابد ریا عطا فرمود مردمی از صحاب کفت ایلیل خطا ایلیل او از تردد بینم و این خن عرضی بیکشید و بروایتی مردی
خاست که چشمی ای او در کاسه سرفروشده و سخن اینها را پیش برآورد و دیگران بند و میزی زنج انبوه و مسی از پند
سترده داشت از ارای پوشیده بود و دهن بر زدن دبو و گفت بیار رسول ایلیل هر سی ایلیل کیا است آنکه رعایت ناید که دیگر دیگر خود
و بیک آیا من بیتم سرا و از ترین مردم بیکسر خودی با جمله چون آن مرد از حضرت رسول هرین شد خاله بین ایلیل عرض کن دنگی
تا او را کرون بزم و موده او را بگذار باشد که از نماز کذا داشت خاله کفت بسیار ناید که ناید که ایلیل عرض کن دنگی

فهرزاد فرمودن موئیستم که دلایلی هر دم را بگافم ابوجعید کو پیغمبر از تھای آندر غیرگریت و پیغمبر موشان بیست که از
شل وی قومی برآیند که فراز آمازه و تر خواند و یسکن از جمادیان تجاوز نکند بخی لایان آکا و بناشد با آنکه از لیان صبح
آسان نکند و پرون برند از سلام خاک که تیراز مسید کند رو داگر انقوم را در یام عرضه طاک مازم با چکو علی عیده استلام
جای داشت تا آنکه که رسول خدا ای آنکه کفر مود و هم کفتند که علی بفرمان رسول خدا ای دو گرت سفرم فرموده با خود ذخیره
با پیغمبر پوسته شد خاک از در جای خود مرقوم شود و هم کفتند که علی بفرمان رسول خدا ای دو گرت سفرم فرموده با خود ذخیره
که علی عیده استلام چهار سر اسب از میں بجهت رسول هدایه آور دیگر پیغمبر فرمود این اسب باز ای هیچ سینه دی در آدم باشد
عرض کرد ای سی شتر است که آنرا صلحی است فرمود برای من هدایت عرض کرد و دیگر گشت است که جمادیان از یقین کشان
فرمود سینین خشکیت چهارم سیاه است و آنرا هیچ سینه دی بناشد فرمود آنرا بپرسی و بجا ای نارضی خواجه اهل خویش سیکن پ
فرمود آینه ایم فی الحجیل فی ذوال اکا و ضحیا دیگر کند که در سفرم عمر و بن شمس طلبی ملازم خدمت علی عیده استلام
و با مری که خلاف آرزوی او رفت از علی عیده استلام رنجیده و بعد از مر جمعت بدینیه کاهی ترکیک و نشان خوش آغاز شکایت میکرد
یک روز رسول خدا ای فرمود یا عصر و بن شاسی لهندا اذیتی عرو در یم شد و گفت پناه میرم سجد از آنکه رسول خدا ای از چشم
فرمود من دلخیل اتفاق داد اینی در می از غزوات جانش ختر رخاف ای هیچی بیست بال ای سر شد و بال سخت اراده است هیئت
در منزل وادی القاصم بال از تھایی ای شکر کوچ سیداد چون تها باند جانش فوصلت بیت کرد و چند زخم بر بال بزد داده
بینداشت و بر ای سی از اسب بجا ای پدر بزیسته بکسریت و بشاب بن ازان که مخفیت بود که بکه دنی پیوسته شد شهاب
بنیک شاد کشت که چند گرت جانش را از پدر خوستاری کرد و پدری قله شد از اینسوی چون بال ای شکر باز نماد رلوخدا ای سان
وصهیب را بخسر حال ای و دوسته ای داشت اتفاق داد و اورا مانند مرده بزهین با فیض و هنوز خون از آند شکر سیلان داشت پس کریان
بجهت رسول آمدند و حال بگفتند فرمود که یا ز بهم حیثیت بال ای حاضر ساز پیش پر فتنه داد و رایا بیا و دند پیغمبر دو گفت ناز
بگذاشت و خدا ای این خاند و گفی آب برداشت و بر بال بیشانه دندان نمکی گرفت و بر پای خاست و پایی پیغمبر را پوسه زد فرمود
باتوین رحمت که آور د عرض کرد جانه و من عاشق اویم فرمود من شکر میزستم و اورا از هژتو حاضر فوایم ساخت در وی علی
کرد و فرمود اینکه چیزیل خبر نیکند که جانش بزد بک شهاب شد و قضیه خوش بگفت و اینکه شهاب باش که نیک شد و اراده
شکر کی برداشته بدفع او پر چون شوک خدا یست نصیت دهد و من بسی ادب نهیه میشوم پس علی ای شکر بغض شهاب شتایب گفت
و ناکاهه بر دی در آمد و او را باش کرد پرده آمد خفت و بعد از متعاله علی بدنیه آمدند و دیگر باره بیست پیغمبر فرمود
سلامی گرفت و مردم او پیغمبر مسلمان شدند و در ملازمت علی بدنیه آمدند و دیگر باره بیست پیغمبر فرمود
بال عال در عین جانه پیشکنی عرض کرد اکنون شهاب ستر او ارتراست اکچه من عاشق جانه باشم شهاب پیشنهاد دهنده
و دو اسب و دو شتر پرده بال ای ساخت از پس آنکه رسول خدا ای از سفرم توک بعد بدنیه هر جمعت فرمود عکس ای دیگر بجهت
دارتم داده دیگر پیغمبر فرمود ای عصر و از خدا ای پیش و از فرع اکبر بپرسی اکر هنی خواهی با خدا و رسول از دایان باش و مسلمان
کبر عصر و گفت فرع اکبر گردید که مردیان یم دهی چمن هر کز مر تسبیده هم فرمود فرع اکبر آن بیست که تو کان کرد و چنان
دانی که بدلات از آن تو ای جست هاما در قیامت باشی بر مردمان زندگی کیچ مرده نامه خبر اینکه زندگ شو و چیز نزد نمایند خبر
بیش دان ای اگر خدا خواهد و باشی دیگر پرسید که مرد کان زندگ شو و برصغیر آیند و آسمانها بگاخند و زمینها از یکدیگر پراندند شود

سلام عصر و بنی
محمد گریب

وَفَارِعُ الْأَيْمَمْ سَبْعَهُ بَعْدَ ازْجَرْتْ رَسُولُهُ الْأَلِيْنَانَهَا

۶۱۰

و جای فرور زید و اتش دوزخ شراره چون کو پاره برانکه دپس تجیپر نمذک داشت از هم جای زود که خود انگره نکند و از
ویکران بخویش نپردازد جزا زکر خواهد بین کرد اند غیر و گفت غطیم خبریست که میتوم و سخت بیناک شد و مسلمانی کرفت
و آن مردم که باوی بودند میزایمان آوردند از قضاکیر و زغم و راصشم را بی بن عفت ختمی افاده بی توانی دست بیها سخت و او را کرفت
و کشان کشان بخیرت رسول آور دو گفت این فاجر قاتل بد من است پیغمبر فرمودایی همروزه از او بازدار نیز را که آنچه در جاییست
رفته است اسلام هدر میکند و خونی که در جاییست ریخته است در اسلام نتوان حبشه غیره از این سخن اشتفت و بعد از مردخته
مدینه طرق ارتاد پسر دوای جمعی از مردم خود قبیله بنی هارث بن کعب بمعرض خوب غارت دارد و از آنجا همراه خود
پیوست چون پیغمبر بخیرت رسول برده استند علی اطلب کرد و با جما عنی از همها جران بعیت پیغمبری زیید و استاد خالد و لدیل
با گرد هی بعیت پیغمبری امور ساخت و فرمود آنجا که با علی پیوسته شوی امارت خویش را کبار و فرمان پذیر وی باش پیغمبر علی
را اه بر کرفت و خالد بن یحیی العاشر را باز همیزی چند بقدمة پیغمبر استاد و از آن وی خالد بن الولید ابو موسی
اشعری را با چند تن زیرک رشک ساخت چون مردم جعلی خبر خالد بن الولید را شنیده مدینی بجانب بنی کرختند و نم
ویکران قبیله بنی زید شدند از بعده بن محمد یک رب پیوستند علی علیه السلام عویزان باشت خلیخیاند و استاد که پیر خالد
کمکت بخوانی او تراوی کن نامن در سهم خالد مکتب هیر المؤمنین او قصی نهاد و طرق پیغماں کر قوه خان کوچ بخی دهند و پیغمبر
خالد بن عید را حکم فرستاد از خالد بن لید را مجوسا بر جای بده است آنکه که علی علیه السلام پیغمبر بعد از در و خالد را از همیز
بنی نکویش کرد و از آنجا طلاق سافت کرده در وادی بین در آمد و در آنجا قبیله بنی زید را گم کرد و دانیوق که لکر سلا
دید ارشد مردم قبیله نزد عمو و بن معید یک رب آمدند و گفت پیغمبر ابا ثور کار نوی این جوان و قوشی چکونه خواهد رفت گفت
اکنون چه در سید آنکه که صفت تعاملت راست شود و من بر پشت اسب بیم و غان زمان بیدان برده دریم چون
علی هر ادید ارکند این ستر پیشید و بر شما مکوف خواهد شد از همین خان ایل قوم را قومی همی ساخت و بدادت خویش را
باز نمود من القدریش کریان از دوسوی زمین چکت سک کردند و که مبارزت برخشنده در ده کشنه خستین گزین و

مدد یک رب اسب زد و بیدان آمد و علی علیه السلام مخاطب ساخته این شعر خواست

آلانَ عَيْنَ شَلَّصَنَ شَلَّكَ الْكَلَّ

وَالْجَيْلَ لَاحِقَةُ الْأَيْمَمْ لَيْطَخُ

يَمْلَى فَرِسَانَا مَا كَرِيمَانِي الْوَنَخَ

إِنِّي أَمْرَأُ أَخْمَ حِمَاءِ يَزِيرَةَ

وَأَنَا مُظْفَرُهُ فِي الْمَوَاطِنِ كَلَّهَا

مَنْ يَقْرَئِهِ الْيَقِنَ الْرَّدَنِيَّ وَجِيَاضُرِمُونِ لَيْلَعَنَهَا مَلَفَعُ فَأَخْدُ مَصَّا لَوْنِي وَجَانِي قَفَعُ إِنِّي لَدَمَاهِيَجَاءَ أَضَرَ وَأَنْفَعُ
پس علی علیه السلام هنک مبارزت وی کرد خالد بن عید پیش شد و گفت بی ایت و فی مرابا و بکزار ناما کار او را
کفايت کنم فرمود و این گفت زنی آن لی علینک طاعه ففیف فی مکانیک یعنی اک طاعت مراب خود حب
سید ای بر جایی هاش لاجرم خالد باستاد و علیه

اسب بر نکنیت و این هم کفت

یاعمر و قد

جلسه اول از کتاب دویم من مخدوم ناسخ التواریخ

نَارٌ عَلَيْكَ وَهَاجَ أَمْرٌ مُفْطَعٌ
 فِيهَا ذَرَاجٌ وَسَمْ سُفَّعٌ
 مَنْكُونَ كَالْأَمْلَى الَّذِي لَا يَرْجِعُ
 وَاللَّهُ يَحْفَضُ مَنْ دَنَّاهُ وَرَفَعَ
 وَإِلَى شَرَاعِ دِينِهِ أَشْرَعَ
 وَبِرِّ بَنَارٍ بَأْصِيرَ وَتَفَعَّعَ
 فَلَوْا هُدًى حَقَّ الْعِمَّةِ وَيَامَعَ
 يَا غَمْرٌ قَدْ جَيَ الْوَطَئِسَ وَأَضَيَّتْ
 وَسَاقَتِ الْأَطَالَ كَاسِمَتِهِ
 فَالْيَكَهْ عَنِي لَا يَنَالُكَ بِخَلْيَيِ
 إِنِّي أَمْرَأٌ أَنِّي حَمَاءِي بِعَزَّزَهِ
 إِنِّي إِلَى قَصْدِلِ الْهَدَى وَبَسِيلَهِ
 وَرَضِيدَتِ الْقُرْآنِ وَعِيَامَنَرَهُ
 فَيَنَادِي سُولُ اللَّهِ أَيْدِي الْهَدَى

دبیری سید ابراهیم خشن کرد که مادر سر از پای شناخت
 بن اکبر شمشیری برگشید یا خذ مکر راه کند غان برآفت و بجانب از زیر همین زدن و چشم از زدن فرزند غنیمت پوشید که اور برادر از این
 اور جنگ شنوس کشت و ضمیح اور کاه بنت سلامه و دکر زنان غنیمت او به است هیرالمومنین اسیر شد و هواں اتحاد نجاح شنیست
 رفت آنکاه علی عذر بسلام خالد بن سعید را در قبیله بني زبیده بحکومت بازداشت و فرمان کرد تا خذ کوکن و زدن
 فرزند عمر و بن محمد یکرب را بد و پسر دو فرموده برگه از کنگران باز آمد و سلطانی که را او را امان و هچون عمر و عصی برگان
 به انت از کرد و پیمان شد و آنکه خدمت خالد بن سعید نمود آن سلطان که بر قانه خالد رسید شتر را گردید که خبر از این
 عمر و زدن بیش و شمشیر خود را که صمهدا من امام داشت برگشید و چهار دست و پا کی شتر را فوج آورد و ده بیک ضرب قطع کردند
 خالد بن سعید را از رسیدن عمر و اکسی بر دندبی توانی او را بار داد و عمر و بر وی در آمده از کرد و خوشیش خوار پیمان نمود
 و یکباره طبقی سلامان کرفت و خواستار شد که زدن و فرزند او را باز و بند خالد را خویش و را پدر فشار شد و فرمان کرد
 اهل و عیشرت اور حاضر سانش بدو پسر دیگر قصمهای عمر و بن محمد یکرب داشت که تن عالی رسید و بر در بحدار
 و قابع مردم خواهد شد یکروز رسول خدامی بعد از نماصیح در میان همچنانی شیم داشت که تن عالی رسید و بر در بحدار
 شتر بزر آمد و شتر را احتمال کرد و مسجد در رفت و اذ اهلو رجل مددیل القائمه عظیم الها مدد معینی ای عاصمه
 مردی دراز بالا و بزرگ سر بود و عالم سُلُف بر سر چوبیده داشت این جه عظیم میان هر دم خبور داد و پسر دیگر دشیخ
 باستاد و شام که شاد و آنکه خن کرد و از هوا فهرسی کرد و دل و جای کرد و بجهه و نتویت خن کند بین کون و زکر قصد
 خن کرد و هر چند جنبش نمود قدرت خن شافت چون رخواهی داشت او را گزینیت آغاز لاطفت و خاوت داشت و ممدو
 تا خوف و بر هم اواند که اینکه پیغمبر فرموده افه انت ما آنت ماقابل و هر چیز خوبی کوئی بانیکه برگزارد و از کرد و بود
 فرمود تو ایب بن مماع غیتی درین وقت بیت ایب فردیست عرض کرد آنا اهیب بن مماع الائی الدفاع
 القوی المتابع من اهیب پسر مماع و از آنچه سوچ سوچ هم عیب و غار اش ایاد ایارم و آکود و لوثقم آنچه را پسند و نهاده است
 پسندیم رسول خدای فرمود آنت الذی ذهبت جمل قومیک بالغایات و لغایتی غضو ای و شام من اهیب علی
 ای اهیب ایهی و ستوایت تو همیشی که مردم فسیله تویی ایکو ترس و هم در دل ایشان جای کند لازم است خوب و
 عاری داشتند خرا نیک درین خندماه و سال کناری که قند عرض کرد همان فرمود آنت که کرا آذمه ای که
 آنها بیت قومیک ای خیتم ها آیلیخ و آنچه توه ایلیخ و ایشانی ایشان و ای نقطه عیت آکو ای و ای خر قبیت

وَقِيلَ لَهُمْ بِسْمِهِ بَعْدَ أَنْ هَبَرَ رَسُولُ خَدَّالِي زَانَا بِهِ

٤٧٥

الْعَنْهُ وَخَفَى الْبَرْقَةُ حَتَّى أَنَّ الصَّيْفَ لَيْلَهُ يَنْزَلَ بِقَوْمِكَ وَمَا فِي الْعَنْمَعِ وَلَا غَرْغَرٌ يَنْصُدُ وَنَضَبَ
 الْمَكْنُونَ فَمَقْتَسِسُونَهُ وَكَيْكَيْ كَانَكَ قُلَّتْ فِي طَرْفِيْلَاتِكَ لِتَسْلَهُنِي عَنْ حِلِّ ذَلِكَ وَعَنْ حُرْسِيْهِ
 أَلَا وَلَا جَسَرَ عَلَى مُضْطَرِّيْهِ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَافِ بِالضَّيْفِ خَاصَّةً مِنْيَ اسْتَكْمِيْرِيْهِ يَمْرَأِيْهِ بِيَادِيْهِيْرِيْهِ
 آنَشَتْ فَرَحَتْ كَارْخَنِيْهِ تَعَالَتْ هَفْوَمْ تَورَتْ وَجَاهَ عَنْ كِيْرِيْهِ عَرْضَهِيْهِ وَتَبَعَ كَثَتْ چَانَكَ جَانَوَانَ دَرْذَهُ بِرَاثَانَ كَرَهَ
 آمَدَ دَارَكَتْ كَانَ إِيَّاَنَ بَخُورَوَنَدَهَاَنَ آسَانَ بِرَاثَانَ بِرَاثَانَ بِرَاثَانَ بِرَاثَانَ بِرَاثَانَ كَرَهَ
 بِرَاسِيدَهِيْجَ خَوَرَدَنَهِيْهِ شَنَدَلَهِيْهِ لَاجِرَمَهِيْهِ فَوَرَشَهِيْهِ سَهَارَهِيْهِ نَمِيْهِ سَبِيدَهِيْهِ كَرَدَنَهِيْهِ تَوَرَعَضَهِيْهِ دَلَاطَهِيْهِ
 كَهَازَنَهِيْهِ پَشِيشَهِيْهِ لَهِيْهِ كَهَوانَهِيْهِ سَيِيدَهِيْهِ سَهَارَهِيْهِ دَوْكَارَهِيْهِ دَوْكَارَهِيْهِ دَوْكَارَهِيْهِ دَوْكَارَهِيْهِ
 بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ بَنْكَوكَهِيْهِ
 خَواهَهِمَيْهِ خَانَتَهِيْهِ كَهَامَنَهِيْهِ بَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ دَوَهَهِهِ
 رَسُولُهِهِ دَرِدِيْهِ شَرَحَهِهِ بَهِيْهِ أَذَدَدَبَلَكَهِيْهِ أَهْمَانَهِيْهِ سَخْتِيْهِ بِرَاجِهِهِ رَاجِهِهِ سَهَرَهِهِ
 آنَذَكَهِهِ أَذَقَهِهِ صَهَمَهِهِ فِي الظَّهَهِرَهِ وَعَرَفَهِهِ كَهَاعْتِيَهِهِ بِاِيمَادِيْهِهِ چَانَهِهِ بَهِيْهِ
 دَادَهِهِ اوْزَانَهِهِ لَرَدَهِهِ رَضَرَهِهِ دَارَسُونَهِهِ لَبَسَهِهِ دَافِيْهِهِ چَيِّهِهِ دَهِيْهِهِ دَهِيْهِهِ
 الْمُصْطَلَقِيْهِ شَكِيرِيْهِ بِسَاخَتَهِهِ آهَنَكَهِهِ بِرَيِّهِهِ لَهِدَهِهِ دَهِيْهِهِ دَهِيْهِهِ دَهِيْهِهِ
 خَلَوَنَهِهِ وَقَمَمَهِهِ سَاحَنَهِهِ ثُمَّ نَفَضَهِهِ التَّرَابَهِهِ عَنْ رَاسِهِهِ ثُمَّ عَرَفَهِهِ كَهَاعْتِيَهِهِ فَانِيْهِهِ لَامْتَخِيَرِهِهِ فِي اِمْرِيْهِهِ
 قَاسِتَهِهِ شَيْرِيْهِ بِحَرَبَلَكَهِهِ أَذَسَمَعَتَهِهِ كَهَصَوَمَاقَقَهِهِ كَهَشَرِيْهِ وَأَشَنَدَهِهِ ذَعْرِيْهِ فَوَلَيَتَهِهِ وَهُوَيَمُولَهِهِ
 بِيَكُوبَدَهِهِ اِزَهَرَهِهِ سَنَهِهِ بَهِيْهِ بُوَدَهِهِ وَفَهِهِ سَنَهِهِ اِمَدَهِهِ پَسَهِهِ بَهِيْهِ دَهِيْهِ
 اَنَهَاهِهِ اِزَهَرَهِهِ جَنَكَهِهِ بَهِيْهِ تَهْرِيْهِهِ سَهَارَهِهِ دَهِيْهِ دَهِيْهِ دَهِيْهِ دَهِيْهِ دَهِيْهِ
 بِرَانَهِهِمَنَهِهِ دَهِيْهِ
 اَهْيَبَهِهِ مَالَكَهِهِ جَنَجَعَهِهِ لَاهْنَاهِهِ وَارْجَعَهِهِ وَاسْمَعَهِهِ الْاَسْنَعَهِ جَافَكَهِهِ مَالَهِيْلِعَهِ بَقِيْهِيْلِعَهِ
 فَاقِهِلِعَهِ وَاسْرَعَهِهِ نَامَقَهِهِ الْمَصْرَعَهِ

بَيْنَهَايِيْهِ بِرَهِمَهِهِ وَزَمَنَهِهِ دَوَرَشُوازَهِهِ دَاهِيْهِ هَاهَايِهِ بَهِيْهِ رَهِشَكُونِيْهِ دَهِرَكُونِيْهِ دَهِرَكُونِيْهِ
 بَوِيْهِ اوْشَتَابَهِهِ كَيْرَوَازَهِهِ دَاهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ بَهِيْهِ
 نَمَادَمَهِهِ فَلَثَانَهِهِ اَنَّهِيَّهِ لَهِيَّهِ فِي الظَّهَهِرَهِ قَرْبَتَهِهِ خَلَوَنَهِهِ وَقَمَمَهِهِ سَاحَنَهِهِ وَعَرَفَهِهِ كَهَاعْتِيَهِهِ ثُمَّ حَنَدَهِهِ
 بَدَمَهِهِاَيِّهِ اَنَّا كَذَلِكَهِهِ اَذَسَمَعَتَهِهِ مِنْهُهِ صَوْنَاهِهِ هَاهَلَلَهُوَلَيَتَهِهِ هَارِيَهِهِ وَهُوَيَمُولَهِهِ دَلَامًا فِي مَعْنَهِهِ
 كَلَامِهِهِ الْاَوَّلَهِ فَلَثَانَهِهِ اَنَّهِيَّهِ عَدَدَهِهِ دَكِيْتَهِهِ نَاقَهِهِ وَلَبَسَتَهِهِ لَاهِيَهِ وَنَكَبَتَهِهِ الطَّرَنِيَّهِ جَسَتَهِهِ بَهِيْهِ فَلَرِيَهِ
 سَرَاجَهِهِ وَأَوْضَعَهِهِ لَهِيَّهِ جَانَهِهِ سَيَكُوبَرَهِهِ دَهِرَبَرَهِهِ دَهِرَبَرَهِهِ دَهِرَبَرَهِهِ دَهِرَبَرَهِهِ
 كَرَدَمَهِهِ دَرِنِوَقَتَهِهِ بَانِلَهِيَّهِ تَرازَهِهِ سَخَتِهِهِ اَزَبَتَهِهِ بَهِيَهِ دَهِيَهِ دَهِيَهِ دَهِيَهِ
 دَيَكَزَرَهِهِ بَوَشِيدَهِهِ دَهِرَشَرَهِهِ آهَمَهِهِ طَرِيقَهِهِ كَرَهِهِ حَاضِرَهِهِ شَدَمَهِهِ اَزَظَلَتَهِهِ كَفْزَبُورَهِهِ اَيِّهِ دَهِيَهِ
 رَاسَهِهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ فِرْزَهِهِ فِرْزَهِهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ بَهِيَهِ

جلد اول از کتاب دویم من مجلدات نسخ التواریخ

۷۶

در اینجا بایی کرد پیغمبر علیہ السلام را فرمود است او را بکر و زن هشیاری موز روزی چند تعلیم و آن شنول شد آنها در فرموده
یا رسول نسخه حارث بن ابی صرار قصد تو دارد اگر فرانگی و فرمی طازم من فرمائی برای خوبی خارت بزم پیغمبر او را با جانشی ایام
ر کاب علی علیہ السلام فرمود تا برایشان خارت برند و مسحی شیان را بزرگ نماید

سفر راجحه الوداع رسول خدا فی خیر در سال هجرت بود

حیث کرد اندک این عجایس بکرد و میداشت که این سفر راجحه الوداع خوانند و آنرا حج ابلاغ و حج التمام حج اسلام میگذارند
و اینکه این سفر راجحه الوداع خوانند از بزرگ بود که رسول خدا ای دخجه که غوری کشیده فرمود و اینی لا ادفی لعنه
لا آنها که ربعند عالمی هنالئی موقعي هنالئی و بجزداد که بعد از این سال شماره در آنیوف نهاده باهم کرد لا جرم و دلایل
آنرا حج الوداع خوانند جایختی کویند رسول خدا ای قبل از چرت دو کرت حج کذاشت و بعد از چرت میگزیند و نیز کویند
چهار عمر کذاشت یکی قبل از چرت سه دیگر بعد از چرت و آن سنتیین در حدیثیه بود و دیگر عمره القضا و سیم ایام
حج کذاشت و بعضی کویند و عمده بپایی بر دیگر عمره ایمه و دیگر عمره القضا و کروهی چنان اند که پیغمبر مکنیت حج
کذاشت اکنون کلمه چند شرح بیرون و که در ذیل قضیه چون ذکر آنکه میشود برخوانند و مجموع اند پیش از بددا که بدی ترقی خود
قربانی را کویند و حج قرآن آنست که شخص خارج باشد یعنی از براحتی قرابی بدی با خود ببرد و حج ازاده است که شخص علی خود از
وفرق میان نسخ و میان قرآن و ازاده است که عمره حج تمتع مقدم است برخ لاجرهم شخص در میان تکاه فیت عمره تمتع کویند
ولیت حج را بعد از وزد و بسیج و محرام خواهد کرد و بخلاف فی خج قرآن و حج ازاده که فیت حج را در میان تکاه باید کرد و اشاره است
که اکنون شتر قربانی از جانب راست بسکافه دباخون او مطلع کنند و از میان تکاه بین کوته بجانب سی هوق فرمایند و بین حج
و قرآن است که بدی را از میان تکاه سوق فرمایند بخلاف فی خج تمتع که سوق قربانی از میان تکاه فیت قید است که فعل عربی ا
که در آن نماز کرده باشند از کردن کوشنده قربانی در آویزند و از میان تکاه بسوی یعنی برآنند این خبر ماں حج فیت باشد
و ایست که هر کسر حیل و شست میل بپید او از که دور است او را نمی بگویند و براحتی خج نسخ فرض باشد و برسی شن از نزدیک
نمایست بر اوج نسخ فیت بلکه بخریست میان حج قرآن و حج ازاده و باید راست از برای کسیده حج از میان شرکه ایم و بین نجع
و حب خوش از داشتند و خواه در میان حج کنند از دلیل این میگیرد که دوستی که دارند و باید راست گزینت مطله در
حج کند پس محشر خواهند بود از برای اینکه هر کس از حج تمتع و حج قرآن و حج ازاده را خستیار کند و باید راست چایز است که سی
کار اد و حج ازاده است و نیت خود را بحاج ازاده است از دول کند به مردم قمع و نیت بکی از دو شد که عمرین شکاف
مشکر شد و حال آن که رسول خدا هم میتوانست ایم الحج و فی الحدیث ایمانی ایم الحج الا کبر الا نهاده کانست حج فیها المیلوون و
هوا العمره و فیل حجیع ایام الحج و فی الحدیث ایمانی ایم الحج الا کبر الا نهاده کانست حج فیها المیلوون و
المشروعون و لم يحج المشروعون بعد ملائلا الشعی و فیل ایم الحج الا کبر و هو يوم العمره و فیل ایم الحج و فیل ایم الحج اکنون
بر سر سخن رویم و این خداوندان آیات مبدل که رسول خویش فرماد و اذ بتوان ای ایزهم مکان ایلیشان لائیش
بی شیشان و طیمه همچنین للطائیین و الگامیین و الـتـیـعـ ایـتـیـعـ وـقـدـنـ فـیـ الـثـانـیـ مـاـتـیـعـ مـاـتـیـعـ وـجـالـاـ
وـعـلـکـلـ صـاـمـرـ رـاـیـنـ مـنـ کـلـ فـیـ عـیـقـ بـلـشـهـدـ وـامـنـافـ لـهـمـ وـیـذـ کـرـ وـالـتـمـ اـیـهـ فـیـ اـیـامـ
مـعـلـوـمـاـیـ عـلـیـهـاـ رـاـزـمـ اـیـمـ مـنـ بـهـیـهـ وـالـأـنـعـامـ فـکـلـوـانـیـهـ وـاـطـعـمـوـ الـبـاـشـلـ اـلـغـیـرـ وـغـرـ

و فاعل اهالیم سبب معدود ز هجرت نشاند

10

جلد اول از کتاب دیلم من مجلدات ناسخ التواریخ

در پیش از دیلارا بخواهید و این تیرن فوی جذر اسخر شما داشتیم، شراین غلت بلادید تغراست آه وزدان جانبیت
شراین دوں قربانی را خدای مکرده و سبیت تقرب میداشتند از نیروی مفرادید کوشت و خوس قربانی سخدا و مد نیز رسود بسب قربت
خو د بلک قتوی بسب قوال قربانی و تقرب با خداوند است و بزرگی یاد نمیشدند که اکثر اینها سکسی خو و تقرب قربانی را بخود
نمودند و درسان ای محظی موسمناز را برای خداوند فتنه شکریان از شنادفع میدهد خداوند هم خارق کافرا و دنست نمیدارد
چون این آیات مبارک فروع شد رسول خدی هر دم راهی نیارت بیت آتش از دو و وزد یک طلب کرد و نامت قبایل
خرپردانی داشت و فران رفت که هر کس آمر زمی خ بآش با پیوسته شود و کروه کروه آنکه مدینه کردند و جناتی
ز ساختن بجهت جدری و حصیر که فشار شدند از دولت ملاز است بازماند و از در حق مدارا پیغمبر را بشان حیف مودان
غمّه فی رمضانَ انْتَعَالٍ جَحْنَّمَ وَرُوزِ شَبَّهِ بَرَیْتَ وَسَبِّهِمْ بِرَوَایْتَ وَشَبَّهِبَرَیْتَ وَجَنْمَ دَهْ قَدَهْ اَرْيَدْ حَيْزِرِ وَنُونْ وَهَمْ كَفَهْ
رفاه لام و در مدینه غسل فرمود و مسی سر اشان بزد و هار و غعن هر رهی هشامل رسح کرد و بن سلطنت پهلویت باخت و از
سبیت محظی هجرد کشت و ازار و رهابرتن راست کرد و از جهره پر و ان شده چهار گفت نهار جهد بگذاشت و از راه هجره
نه طریق و سط ایست بجانب دو اکلیله کوچ داد و نماز دیگر اور بجا نظر کلش ایشان بغضیه عیشه آهای مکر هزار خدا ای
خوبی نمود بآنچه شراین بدی را بعد از اشعار و تعلیم بآنجینه بند بعلم پسر و بگرا بدست نهاد شعار و تقدیمه کرد و نهاده
وصد جان آن از بوشت آن خورشید توانند کرد و اگر در جنی طبق از جنت پیاده کی کار بر زان چیز صعب شود برتران
بدی تو اند سوار شد و در آن سفر عطی عیده، شلام و تمام زدبات مطلع است عازم رکاب بودند و هر کس در هر دو جنی با
داشت و در آن سفر کمی و چهار ده بیهار کسی و به رهی یکی و بست و جهان بیهار کسی با پیغمبری کوچ دادند و در دو طبقه
محمد بن ابی بکر از اصحاب بنت عیش شولدند و اسما بجهت یغیره و نیستاد که با نفاس چننم فیان فت که غل کن و بجام مبنده
بر راهی فرمود و عورت غوشش حکم برند و هر حرام خوبش بیش و بگیری کوی و قانون بگیریان کو زیود لبیت الله عزیز
لَبَيْكَ لَبَيْكَ لَا شَرْهَلَقَ لَكَ لَبَيْكَ اَنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةُ لَكَ وَالْمَلَكُ لَكَ لَا شَرْهَلَقَ لَكَ لَبَيْكَ ایین همان
خوبی نمود لبیت الله عزیز مع الغضه بعد از نماز و گمراز دو احیانه بزمان و قصوی بجهت آن خاصه بجهت سلطنه احرام
بست و داغه افزاد داشت و در عرض راه بحکم سالت جیهشان قارن کشت پس شیوه در وادی عیقق فرود شد و بجهلها
خسود داشت آینه و از خدا ای بین آمد و گفت درین وادی مبارک و گفت نماز بکناره بکوچنی عمره و مردان از فلانها
کرد که هر که بخواهد احرام نمیخود هنر بند و اگر نه باعثه عقوبه عقوبه احرام تو اند بست پس حربیل خود شد و عرض کرد و بغير ای نما
مردان ببابک بن زبیر کف شد و مردان خان پاپ بکت بر مید اشته که بست و بند زین پرولو و غلمان میکشت چنانها
بیرون شدن از مدینه ابو بکر بجز نهاد که زالم دارم یعنی شتری که بر آن حل نماید که فران رو دار بزمیار کی از زدن
رسول ای چیزی بر آن بندم پیغمبر مقداری از سویق و قهر مجاز از هر تو شه بر آن هر حل داد ابو بکر آن شتر را بخلاف میخویش
پس زمینه داشت در عرض راه بیش خلام شتر را بخواهایند و خود بجهت و چون از خواب بر لذتی خود
شتر را یافت پس از پیش داشت در عرض راه بیش خلام شتر را بخواهایند و خود بجهت و رسول پیوست ابو بکر چون پشت
کوشش را باده کرد که گفت و بیکن اکر زاد من بر شتر بوده سهل بیشتر نمایند با رسول خدا ای چننم پرایی بر خاست و

وایع افالم سبوع بعد از حضرت رسول خدا الی زانه زا

غلام راز حضرت هرب کوب عجیداً پیغمبر فرسرود رن محمد را بینکرد چه میکند کویند آن غسله از قبیلی سلم آگاهی با فیتند که زامله رسول خدا ای یاده شده قدحی را از خرا و قروت درونخ در جم سر شد و اکنده سنا طنز نمودند پیغمبر فرموده ای بلوه خداوند خورشی طلب از بهرام فستاده غلام راز جهرم کن که اور اکنها هی نیست پس پیغمبر و آنان که حاضر حضرت بوده از آن خوش بخوردند درین وقت صفوان بن معطل سلی که بساده شکر بود بر سید زامله را بر ساینداد بکسر کشیده ای اجل خس کرد و لغت پیچ شی خبر شر پیغما و نیست غلام گفت ان فتح نیز باشد و هم درین هنگام سعد بن جعاده و هم پیغمبر او شتر را که زاد بران حل کرده بودند آور و نم سعد گفت یار رسول اسد این امله را بجا بای ای یاده شده پیغمبر و ملتی هنوزک بر ما بکنار فرسود خداوند زامله را بجا باز داد شاهزاده ایران خوش براز بر پیش خدا ای ترا برکت دادای ابوثابت کافی نیست آنمه حمان پذیری که هنگام ورود مدینه از نامنودی سعد گفت یار رسول الله سچرازمول را تو اعیان کنی زندگانی از پنجه بابا بامد پیغمبر فرسرود ببرستی سخن کردی شاد باش بغلخ و فیروزی خداوند ترا حشمتانیکو عطا کرد و بکار خدم نیست داشته سعد گفت شکر خدا ایرا که این نعمت بر ازان داشت ثابت بن قیس گفت یار رسول تقبیله سعد در جانشیت که جوانمردان با بودند پیغمبر فرمود انسان معاادن مکاعادن الذہبیۃ الفضیۃ خوار هم فی انجا هلیۃ خیار هم فی انسلا اذاقنہم و لایا مکله در یکی از مزارل جایت کرد و چون بمنزل بوار سید صعب بچا مرپاره از کوشت کور که خود صید از این بود همیکر دیگر نمیزد رفعت و این معنی بر صعب دشوار آمد پیغمبر پرون نافک خاطر اور هشاده فرسود لغت پن هرم هم این من زانه و در منزل رو حار رسول خدا ای جا غیر ادیدار کرد و فرمود پیک نیم گفت بس کام این تم کویستی فی بود دولتی هم زنی لکه کو کوکی هم پیغمبر داشت و گفت آنند انج فرمود فنم و لایک اجر و در ارض سرف عایشه را عادت زنان بر سید و اغمبر پسند بود پیغمبر نه موی سر را بشانه بزن و عمره را بکذا لکن محل بباش از تغیره بلکه تج را بر عمره در اوت هاست عمال تج را مشکل باش و طواف خانه دست بازیکر خدا ایک زمان طهر بر سود در موضع سرف فرمود هر کس با اوهی بناشد خواهیچ را عصره زرد آمد کو چنان کن و هر کس با خود بدی میراند برج خود ثابت باشد رسیح جوان ای خود زندگانی که در پاره از اراضی مین حکومت یافت در بیرون شدند و جا عتی بر احرام مج همانند و ای موسی چانکه ای این پیش کنند که در پاره از اراضی مین حکومت یافت در این وقت سبحضرت رسول شناخت و عرض کرد یار رسول اسد نیت خود را بانیت تو پیوستم لکن قربانی مدارم فرمود کاراز آنکو زکن که دیگر مردم مسکینند و شب یک شب شنبه چهارم ذیحج در منزل فی طوی نزول فرمود و نماز باما دراد آنچه بکیش شد از جانب فراز از نمی که در آمد و چون بباب بنتی شیخه سیده خانه که دیدار شد این دعا بخواهد اللهم زد هذل البیان
تعظیماً و لشیعیاً و تکریماً و مهاباً و زدن عیظیت نه میم جم و اعتماد سهیقاً و تکریماً پس سجد بحر امام رهبر فی داده استسلام و تقبیل حجر ای اسود فرمود و طواف خانه را بایی بردو هنگام طواف دای بسار که از زیر کش میش آور و پیش چپ امداخت و هفت نوبت طواف داد و در سر کرت سخت دوان دوان پیغفت و در حمار خبر کار برق و تو نمایی کرد و در هر طوف استلام حجر ای اسود کسیکن یعنی فرمود و در میان این دور کن همی گفت و بینا ایننا فی الذین احسنة
و فی الاخْرَجِ حَسَنَهُ و فِي اعْذَابِ النَّارِ و سر دان اینهاد که هنگام مکد و کن یعنی کرانه زمین که بکوبه اللهم زد
آن شکلَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الذِّيَا وَالْأَخْرَجَ وَبَعْنَا اَنْتَ فِي الذِّيَا حَسَنَهُ وَ فِي الاخْرَجِ حَسَنَهُ
وَقَوْنَاعَذَابَ النَّارِ این تاگی این کویند با بیکم بعد از آنکه طواف تمام کرد بخواه ارسه آمد.

جلسه اول از کتاب و دویم من مجلدات نسخه اثیانع

۴۱

این بیت نجاهه و اذ جعلنا الیت مثابه لیلیاں رامنا و لیلین و امن مقام ابراهیم مصلح
و عهد نا ای ابراهیم و ایمهاعیشل آن طهراء بینی للثائیفین والعلائیفین
والرثیع التجوید آنکاه تمام رادرسان خارج خود بداشت و در گفت ناز کجه است رکن ختنین بعد از آنچه
قرار آیها کافروں و در گشت ایان بعد از فتوحی هواسته احمد قراست کرد آنکاه بزرگی پادشاه مرم رفت و آزاد بزم بهای
و گفت اللهم ملئی استلک علیانا فیعا و زیفا و اسیعا و شیفا همچنان داده و سقیم و در قراست روی بارک بارک
کعبه داشت و کرباره تبریک حجر الاسد آمد و دیرباره است کلام و تغییل فرمود و از باپ الصنایع سجد بر واقع و بیوی
کوه عماره بر گرفت و ایلیت نجاهه ای ان الشفیع والمریع من شعائر الله من سبیح الیت و لاغتمه لاجماع
آن بیطوف بهی او مناطق خیرا فان الله شاکر علیکم و فرسود ابدیکم بدشی خدا کی بدن ابتد اکرده و در میان
کو صفا و مردیه نیست بارسی نمود و سه بیوت هر دو بجا کی اور دو حواره بیت مشی نمود و پون بر صفا پر آمد و کی یقیله
آورده هر خانه بسیار کم میزد و بتو حید و بکریه قام میفرمود و بعد از آنکه کسر بوزه بقره را بوانی قراست کند بر قرآن
بر قصت میفرمود و دعا بکرد و هی گفت لا اله لا اله وحدك لا سریع که که الالک و که الالک و بخوبی قصیق
حقیل بکسر بیت الحجیه و هو علیکم السلام عذر بر لاله لاله لاله وحدك لا سریع که ای علیک و علیک و علیک و
قهرم الک احباب وحدت و دعا سلیمان فرقی سه بیت و همان دروده باشند که معمول داشت و پون از کارسی هر دو
و فان آن کرد که کسر بیت با خود ندارد از احرام پرون شود و محل کرده و در درود از تر و به در حین توجه بمنی احرام تمحیم شد
و آنکه بدی داشت تباشد بر حرم خوب پایه دار و در خبر برد و اکر آنچه ایزمان بر من کوش افق و از پیش ای بسیه دو
هدی با خود برخی که شتر مکار کرد و هیز بدم و احرام خود را بخوردی میان خود و خانکه شما مخلص نه و من تیر محل میود ممکن
پون ای هی مسلیت محل توکم شد و بدی پیچ کشم و داین نیت سر از بین ایک بن خشم الکانی بر خاست گفت
جواز فتح بخ بعروی و قران میان بخ و غیره خاص میان است یا جیش کو خواهد داشت نزدیک چیز خواهد بود و درسته لای
شارک را بر کیم کیم شبک ساخت و فرمود و حکمیت لغیره فی الحج ای علیم الفیحه و ابن اشاره ای و در ابعاد
حیثیت جای بین که میکنند عده دو شریح کند ای بزرگیت علی ای عانه کو بخدر جانع ای ای خیان ز هجر ای اشن قهوب
جاعیی کرد که بدی با خود نمی بشند لکن پیچ هیز بخبار کرد و نیکوز است با بگل عمر ای خطاب بای احرام پایید رسول خدا ای او
ظاہر داشت و فرمود ای خودی رانده باشی گفت از آنکه ام فرمود و حیر احال نشی با اینکه من حکم رانده ام عرض کرد
وقالله يا رسول الله لا احلك لش تحریم پیغمبر فرمود ای ایک لانو من بیا جستی ایموقت یعنی هر کرایان پیچ
نتفع شخواهی آور دو این سخن کنایت ازان بود که هر در آنکه رشته ای خیج بود را هنگام علاقت خود آنکه بر من بر صعود کرد و
گفت متعثیان کانیا فی عمهه دی رسول الله حلالیت و ای ای حیم هم ای ای علیق بیلیم ای ای موده ای ای هی نمود
ترکیب زاده ده حساب و عذاب داد و گفت دو متده در خدمت رسول ای شد و ای دو ای دن هر دو احرام کرد مدم و ای عیج
زمان و متده بخ ایست با بکلمه دی و ایت عانه و خاصه ای بیکر و ظلیل و بزیر و کردی که بدی با خود داشتند رسید
پاییدند و چون فاطمه ز هجر ای اسلام و از زواج رسوان خاصی بدی با خود داشتند از احرام پرون شدند و گرسن ای
قربانی مذاشت محل شد کو بند روزی رسول خدا ای بر کعبین هجره کردند و او محروم بود و پیش ای زیر خیتی فدوی ای این طی بوزن

وَإِيمَانُهُمْ بِهِ وَبَعْدَ إِذْ هَجَرُوا سُلْطَانُهُمْ رَسُولُهُمْ

۴۸۱

ترانحست پرسانند عرض کرد چنان است در این فت از آیت سارک فرو شد و آئینه انجام و العمره لله فان الحجرا
فما ایستیس من اهل حرام و لا يحلفوا و سکون حثی تبلغ المهدی محله فن کان متنک مرضاً اویه اذی
من داشته فیلده من صیام او صد فیلده او نسلک فیلده آمنه فیلده متع بالعمره ای انج فنا اشیس نیز ای
فیلده کوچک دصیام قلنه آقام فی انج و سبعة اذار جمعه فیلده کایله ذلک لین لز نکن اهلله حاضرے
الجید الحرام سعوالله واعلموا ای الله شدیلا العقاب پرساید بپای بردا فعال حج و عمره را در گیری و بینا کی وزیر
آن شمارا از ارادای فرایض دفع و ہر شماست که برآ پچ سیرو دارید قربانی کن پیه برآ پچ سیرو دنیا قراید قضائی پرساید سرخی داد
از موی ستره نکن پیه ای احکام که قربانی را بجای خوشی من سانید یعنی که کار بعمره باشد پاید بکر رسانید و اکرج باشد پاید
بینی بزد و اکرسی پیش باشد یا اور از پیش داکر نهضن صدای دیگر چرا بخی رسید حاجت بتردن هر اوقات برآ وست کسر
بتردن و فدا و پیغی سر روزه بکر داشت سکبین را دو مد طعام دهدیا ده سکبین یا هر کیم می عطا فرماید و اکر قربانی
کند ستری پاکادی و از این کتر کو سندی باشد که اینجل عصیکیا تردن هر را کنایت هواه نمود و ایک که از عمره بر خود دار شود
و حال ایک اینک حج اکرده باشد اور اواجب کرد که برآ پچ تو ای باشد از شرک کا دو اکر که کو خند قربانی کند و اکر تو اند در زایم
حج سر روزه بدارد و چون بازوطن شود هفت دوز دیگر سخراید که اینجل عشره کا طاست همان این عرو و حج متع از زک
مردمانی است که چهل سیل یا پیشتر از که دو را شنید کن آنکه چندین بعد مسافت نهادند میساکن که دفه هر سی هر چشم امدا
حج قربان یا افراد باشد انکه بضرمايد از خدای پرسید و آنچه در مناسک حج حکم شده بروان نمود که عقوبت خدا و دین دنی
بیفرمان ای سخت است مع القصه پیغمبر کعب بن عجره را فرمود آسریت در راه را سرمهز دوست تخرز داشت و تصدیر ایشان
نماد که هر کیم را وند بدند و نکت اکو سندی بخورد دیگر خان افاده کرد یا طفل کریوزه را بحضرت رسول آی و زند فرمودن
کیستم زبان آمد و لفظ تور سول خدا ای فرمود راست لفظی خدا وند برکت فرماید در تو بعد از آنکه طفل نکشند و ای ای ای
پیدار کشت بسارک یا ای ملقب کشت هم در هیوقت علی یا هیسلام که نعمین کرد و بود خانک بشرح رفت از راه پر و شیری
چند بیلت هدی با خود آورد پیغمبر فرمود یا علی ای بسیع نکفی که چه بست داری عرض کرد لفظ ای ای ای ای ای ای ای ای
بسیه و ہدی با خویشتن آی ورد و فرمود تو پیر بحرام فویش بایش یا هیوقت علی هر ضمی فاطمه زهرا زدید ای ای ای ای
محبیون پو شیده و سرمه دیچشم بسارک کشیده فرمود از بزرگ محل شدی عرض کرد که بفرمان رسول خدا ای ای ای ای ای ای ای
پیغمبر در میخن تصدیق فرمود همان علمای شیعه و مفسرین ای
ابوزرو غمار و خدیفه و خبر ایان حدیث کشید که چون نصارای بخزان چنانکه ذکر شد بار سول خدا ای کار بمناصی کرد و زو
ادای حمل و دیگر چیزی بر ذات نهادند و چیزی فرو شد و سول هدا یا انج و داع فرمان آورد و پیغمبر اینک حج کرد و علی خبر
بن فرمودند آن حمله ایا با خود دار دوچون کیم نکس حج از مدینه بیرون شد مکتبی بعلی فوشناد کشید که نویم تو مادر
ام طرقی که کیری و در آن ای
راه که پیش داشت و در میقات ای
کس ای
خطبه کرد و اصرار ای ای

بعد

جبله اول از کتاب دویم من مجلدات ناسخ التواریخ

۴۸۲

استحباب وجایتی سر بر تاق قند و گفتند محل شویم و بازمان خویش در هنریم واب از سر بر پچکیده باشد و رسول خدا ای شاه
اغرب باشد مع القصه چون علی علیه السلام پرسید پنجه شاد خاطر کشت و از رنج راه او پرسیدن کرفت عرض کرد و بار رسول الله
بد اپنے فرمان رفت تقدیم خدمت کرد ویم و حلمه باستدم و حل دادم چون راه باکذب زد کیم آفتاب خواستم تازه و بقیل خبر ننم
پس اینجا رکنان طرق حضرت کر قدم فرمود و در هر مر چنیت بستی عرض کرد که باهن رفته نکردی چکونه حج کنم لا جرم نیت خویش
نمیت تو بستم و کنتم اللهم إله لا إله إلا أنتَ إله الْأَنْبِيَاءُ فرموده بی کند راندی کفت چل و چار شتر رانده هم رسول خدا ای کفت
الله أكْبَرْ شاشا ذکری فی جمیع هنگام شارکت کردی درج من هر یعنی من همان اسن ثبت و شش شتر رانده هم اکنون
با احرام میباش و مراجعت کرد و با قوم نزد کیم من بشتاب پس علی علیه السلام باز شکر کاوه شد و مردم امکنیت که
شکرها برگشته اند و حلمه اور برداشت کرد و اند بر خالد و لید خشم کرفت و فرموده آخیر من ترا بنبایت خوشیش شکم
چرا این حلمه بدانستیم ادی خالد کفت چنان اسماح کردند که سرا ارجاح آزادی ایشان کر زینهاین شایش از هم
آن کردند که خویش و از برای احرام ایشان کنند علی عده اسلام نزدیک باشان اند و حلمه از مردم بسته و
فرمان کرد تا بگشترند و گرد بسترند و در نکمها استوار کردند این کار بر مردم صعب رفت و در علی ازبان بگشوند
و چون امیر المؤمنین بحضرت رسول پویست و حلمه را استبلیم داد شکایت وی پنهانی برور دند فرمود علی هر چهار چوبان کل کنند
هم بین خیز نیان باز نکرفتند لا جرم رسول خدا ای فرمان کرد تا غیری نسبت اند و بر پنجه صدر گرد خطبہ بخواند و گفت
او فَعَلَ الَّذِينَ نَكَرُ عَنِ الْعِلْمِ فَإِنَّهُمْ مُهَاجِرُونَ فِي دِيْنِهِمْ يَعْنِي بَانِ از علی باز دارید که او در خد
و کار دین هر دی درشت باشد و نرمی کند مردمان چون بد استند که کرد ایشان رسول خدا بر اینهم آورده بایز کنار
بسته اکنون بسر سخن آنهم چون مردم عرب در جا همیت آداب حج را پیش شریعت بخاندن خدا را ساخت و شلش
خد اند این بایت سارکن بر رسول خویش نیست دامنه آشهر معلوم مات علیهم فرض فیهن کلیج فلاد رفت ولا فسو
وَلَا يَجِدُ فِي الْجَنَاحِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ حِسْنٍ يُعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوْدُ وَأَنَّ حَيَّرَ الرِّزَادِ النَّقْوَىٰ وَأَنْقُونُ مَا أُولَئِي
الْأَلْبَابِ لَيْسَ تَعْلَمُكُمْ جِنَاحٌ أَنْ يَنْجُوَا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضَلْتُمْ مِنْ عَرْفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
عِنْدَ الشَّعْرِ الْمَحْرَامِ وَاذْكُرُوهُ كُلًا هَذَا يَكُرُ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمْ يَرْضِي الضَّالِّينَ میغایزمان حج
در شهر معرفت که عبارت از شوال و ذی القعده و ذی الحجه باشد و بعضی از افعال حج اند و قوف در عرفه و شعر و منی
و ذبح نص عشر اول ذی الحجه است پس کسی را که بر وی حج در آمد بازمان هم بترنند شد و با مردمان میزاعت
طیفان در شریعت نتوانند نمود و بر اپنچه سیکنید خدا ای دانست وزاد از برای سفر خویش حل دهدید. بهترین نوشها
پر هنر کاریست آنکه سیفرا یید اسجد اوزان عقل خوف و خشیت خدا بر از دل فروکنارید و کنایی بر شما باتدا کراز
خدا اند در موسم بیست ساری شجارت و سود باز کاری طلب بر ذری کنیید بر خلاف جماعتی که خان میدهندند که
در موسم حج باز رکنی کنایی بزرگ باشد آنکه سیفرا یید هنکام مر جمعت از عرفات در شعر احرام خدا بر اینلیه
تغییل با یکنیه خناکه را دنود شما را بمناسک حج و ازین پیش که اراد بودید شتم افیض و امن حیث آفاض الشناس و
آسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَايِّهَ كَلَمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذَكْرُهُ أَمَّا كَمَا وَأَشَدَّ
يَكْرَهُ أَثْيَرُ النَّاسِ فَنَبَيَّنُ لَرَبَّنَا أَثْيَانِي فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَافٍ وَمَمْنَاهُمْ مَنْ يَقُولُ وَيَقُلُّ

دیمایع احوالیم سیمین بعد از جهود سخن خانه ایشان

۳۸۲

اَتَيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَفِي اَعْدَابِ النَّارِ اَوْ اَثْنَتَ لَهُمْ نَصِيبٌ مَا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ
الْحِسَابِ وَادْكُرْ وَا اللَّهُ فِي اِيَامِ مَعْدُودَاتٍ قَبْلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا اِلَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَنْقُوَ اللَّهُ وَ اَغْلَمُوا
اَنْكُوْ لِلَّهِ تَحْسُنُوْنَ هَمْ اجْاعِتی از قریش خلفای ایشان که احمد شرد و مدد و مادر و سمان فتح که محسن شد
داشتیم این جماعت در وقوف عرفات با دیگر مردم تفرق شدند و در شعر احمد توافق نیخدند و میکفتند ایام حرم و احرام
بیرون نمی شویم و نمک داشتند که با مردم بعنوان رستم شوند و با آنها قیمتر باشند لایحه مرشد او مدیریت ایکی که باز کرد و میریم چنین
وقلیش از عرفات مشعر خپا که ابریشم و سبععل و احق و دیگر نعمتیان که از پرس ایشان بودند افاده میکنند و زیارتی که کوئی نخست شد
حج طلب آمریش کنید از خداوند همراهان و پیمانه هم ردم عرب در جا بیلت بعادت بودند که بعد از که داشتند
می استادند و مدار میدادند و بیانک ملند پدران و دکنیش خود را تذکر که میکردند و ایشان را شجاعت و ساخته می نمی
و بر یکدیگر فخر میگشتند خداوند مدیریتی داشتند و میکنید خدا برای ایاد کنیشید که از خداوند پدران
دنیز میفرماید نهاده ص که خدا ایران را بزرگ نمایاد میکنند از اینجا بیان نمیکنند و ایشان را آنرا آنرا آنرا آنرا آنرا آنرا
بهره و نصیب تا مام را بندند و ایشان بدولت آن حضرت و نعمت اینجا ای کافر نیستند که نمیزد بول خدا ای خواری را عیادت کرد
او امر صن رخت سیداد فرمود و هر روز حق دویشن عالی غیر شریکانی عرض کرد که از خدا ای نمیخواهم که ایشان سخن میزد و خیما
بچناند که بر تشریش وزوج بسیز خود را هم کرد پیغمبر فرمود و هر منکوں آللَّهُمَّ رَبَّنَا اَنْتَ نَاهِيَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ
حَسَنَةً وَفِي اَعْدَابِ النَّارِ چون این اعکر و شخایافت و پیغمبر فرماید که نمیزد بول خدا ای داده ای شهد که عبارت شد
تشریقیت و آن رفای زدهم و داده از دهم و پیغمبر فرماید و ایشان شد که داده ای داده ای داده ای داده ای داده
سے کا نه در منی متوقف باشند و ایشان روا باشد که تمام سرده زده ایام تشریق را در زنی باشند و در فریضیم را می جهارت کانه
کنند و این حکم از برهنه است که جا غمی زیر را کان ببرفت که وقوف دو روزه در منی عیادت و بخشی قفق سر روزه را کانی
می پنداشند مع القضا رهی خدای از کیشنبه تا چشنبه که شتم ذیخوب و چهار روز در کرانه سر زمود و روز چهارشنبه و نفت
روزالشمس پر جس فرمان مردان غسل کر دند و در رکاب روان خدای را اتفاق ای فتنه فرمان کرد تا هر که محل شده هم
بحجه بست و پیغمبر در آن روز نماز لکه و عذر و مغرب و غرب شعا را در منی بگذاشت و ایشان شب را بپاسی بر دنیا حسینیج ادا
کرد و چون آن فتاب سر بر زد راه عرفات پیش کرفت و در خمید که از برهنه در غرده عرفات ایشان بتووند فرو دشند و بودند ایشان
از فراز سر هر قلیب کرفت ایشان غسل کرد و باز پیش و دیگر مردم بعرفات در آمد و بخطبه سارک را در عرفات برمدا
قرانت فرمود آللَّهُمَّ لِلَّهِ تَحْمَلُهُ وَلَنْتَتَعَنِيهُ وَلَنْتَتَغْضِيهُ وَلَنْتَتَوْبُ عَلَيْهِ وَلَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ دَنَقِيْنَا وَسَيِّئَاتِ
اعمالِنَا مَنْ يَهْدِي إِلَهٌ فَلَا مُضِيلٌ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلُ إِلَهٌ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ لِلَّهِ إِلَّا إِلَهٌ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَصَيْخُهُ عِبَادَ اللَّهِ يَتَعَوَّى اللَّهُ وَلَخَلَقَ عَلَى الْعَدْلِ
بِطَاعَتِهِ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ لِمَا بَعْدَ أَيْمَانِهِ النَّاسِ إِيمَانَهُ وَإِيمَانَهُ لَكُمْ فَإِنِّي
لَا أَدْرِي لَعَلَى لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِعِهِ هَذَا أَيْمَانِهِ النَّاسُ لَرَبِّي
أَجَاهِيلِيَّةٍ مَوْضِعُهُ وَأَوَّلُ رِبَّا أَبْدُوهُهُ رِبَّا الْعَبَادِ مِنْ عَبْدِ الْمُطَلَّبِ
وَأَنَّ دِمَاءَ أَجَاهِيلِيَّةٍ مَوْضِعُهُ وَأَوَّلُ دَمَ أَبْدُوهُهُ دَمُ حَارِثَ بْنِ وَبَعْيَةَ بْنِ